

سوره مبارکه لقمان

جلسه خانوادگی / شهریور - مهر ۹۷

استاد اخوت

فهرست مطالب

۴	جلسه اول ۹۷/۰۶/۲۱
۴	متن سوره مبارکه لقمان
۶	سوره های الم
۶	ویژگی های سوره
۶	خصوصیات محسنین
۷	لهو الحدیث
۷	تفاوت لهو و لعب و لغو
۹	مستکبر
۹	جنات نعیم
۹	ارتباط تکلف و حسن
۱۰	خلق و آنچه به آن ایمان آورده
۱۰	حج
۱۱	موعظه و نظام باوری
۱۳	جلسه دوم ۹۷/۰۷/۰۴
۱۳	قاعده کلی در مورد ثواب سوره ها
۱۴	اهمیت بعد حکمی حکیم در سوره
۱۴	ارتباط محسن شدن و قرآن خواندن
۱۴	شناخت محسن از دیدگاه خدا
۱۵	ضرورت ظاهر شدن آثار یقین به آخرت در زندگی
۱۵	هزینه دادن برای لهو الحدیث

۱۶ غفلت از تسخیر آسمان و زمین و جدال در خدا
۱۶ اللقاء سوالات والدین در کودک
۱۷ سبک زندگیهای غیر توحیدی و حزن رسول
۱۷ مالکیت آسمان و زمین
۱۸ موضوع توحید
۲۰ ویژگیهای آسمان و زمین
۲۱ حکمت و شکر
۲۳ جاری کردن یقین در زندگی
۲۴ سؤال برای جلسه آینده
۲۵ جلسه سوم ۹۷/۰۷/۱۱
۲۶ آیات مربوط به حضرت لقمان
۲۶ مسیر حکمت از شکر میگذرد
۲۷ شاخصه‌های اصلی احکام حضرت لقمان
۲۷ شرک
۲۹ یکی از مسیرهای شکر قدردان پدر و مادر بودن
۳۱ تبعیت و الگوبرداری از مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ
۳۲ لطیف خبیر
۳۲ مواعظ مربوط به نظام‌سازی
۳۳ رابطه‌سازی
۳۳ سبک زندگی
۳۵ جلسه چهارم ۹۷/۰۷/۱۸

- ۳۵ مرور مواظ حضرت لقمان
- ۴۵ جلسه پنجم ۹۷/۰۷/۲۵
- ۴۹ مقایسه آیات اولیه سوره بقره و لقمان
- ۵۰ روایات منتخب

ان شاء الله خداوند توفیق درک ماه محرم را با معرفت کامل تر به ما بدهد و هر محرمی برای ما، ماه تقویت جهاد و تقویت روحیه قیام باشد، صلواتی ختم بفرمایید.

برای آنکه بتوانیم به مقام حمدی که در زیارت عاشورا به برکت خون اباعبدالله (علیه السلام) که ثار خداست، نائل شویم به نحوی که حتی در مصیبت‌ها و بلاها حمد خدا را مشاهده کنیم و قدرت شهود زیبایی‌های عالم را حتی در مصائب نیز داشته باشیم، صلواتی ختم بفرمایید.

برای اینکه مصائبی که بر اهل بیت (علیهم السلام) وارد شده است توسط ما تبدیل به حسن و برکت شود و ما هم جزء کسانی نباشیم که کفران کرده‌اند و نیز جهت دوری از گناهان و اخلاق زشتی که ممکن است ما را با افرادی که قصد کوچک کردن اهل بیت (علیهم السلام) را دارند، هم‌راستا و همراه کند، صلواتی ختم بفرمایید.

در جلسه قبل بخشی از آیات سوره مبارکه لقمان مطرح شده است. این سوره از سوره‌های الم است. حضرت لقمان دارای مقامی نزدیک به مقام انبیاء (علیهم السلام) هستند. ایشان از شخصیت‌هایی هستند که ظاهراً به مقام نبوت نرسیده‌اند اما اسم ایشان را در قرآن به صراحت ذکر می‌کنند و این پدیده عجیبی در قرآن است. ان شاء الله که ما بتوانیم به این مقام دست پیدا کنیم.

متن سوره مبارکه لقمان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الم (۱) تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ (۲) هُدًى وَرَحْمَةً لِّلْمُحْسِنِينَ (۳) الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ (۴) أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۵) وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ (۶) وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا وَكُنَّ مُسْتَكْبِرًا كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا كَأَن فِي أُذُنِهِ قِرَاطٌ وَقِرَاءٌ فَبَشِّرْهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ (۷) إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتُ النَّعِيمِ (۸) خَالِدِينَ فِيهَا وَعَدَّ اللَّهُ حَقًّا وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۹) خَلَقَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا وَآلَقَىٰ فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَن تَمِيدَ بِكُمْ وَبَثَّ فِيهَا مِن كُلِّ دَابَّةٍ وَآزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِن كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ (۱۰) هَذَا خَلْقُ اللَّهِ فَأَرُونِي مَاذَا خَلَقَ الَّذِينَ مِن

دُونَهُ بَلِ الظَّالِمُونَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (١١) وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنْ اشْكُرْ لِلَّهِ وَمَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ (١٢) وَإِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَهُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ (١٣) وَصَيَّنَا الْإِنْسَانَ بَوَالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهَنًا عَلَى وَهْنٍ وَفَصَّالَهُ فِي عَامَيْنِ أَنْ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ إِلَى الْمَصِيرِ (١٤) وَإِنْ جَاهَدَاكَ عَلَى أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا وَاتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ (١٥) يَا بُنَيَّ إِنَّهَا إِنْ تَكَرَّرَتْ بِكَ مِنْ حَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ (١٦) يَا بُنَيَّ أَقِمِ الصَّلَاةَ وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأَصْبِرْ عَلَى مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ (١٧) وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ (١٨) وَأَقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَاغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ إِنْ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ (١٩) أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ (٢٠) وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا وَجَدْنَا آبَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانَ الشَّيْطَانُ يَدْعُوهُمْ إِلَى عَذَابِ السَّعِيرِ (٢١) وَمَنْ يُسَلِّمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى وَإِلَى اللَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ (٢٢) وَمَنْ كَفَرَ فَلَا يَحْزَنُكَ كُفْرُهُ إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ فَنُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (٢٣) نُمَتِّعُهُمْ قَلِيلًا ثُمَّ نَضْطَرُّهُمْ إِلَى عَذَابِ غَلِيظٍ (٢٤) وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (٢٥) اللَّهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَنِيُّ الْحَمِيدُ (٢٦) وَلَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (٢٧) مَا خَلَقَكُمْ وَلَا بَعَثَكُمْ إِلَّا كَنَفْسٍ وَاحِدَةً إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ (٢٨) أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى وَأَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (٢٩) ذَلِكَ بَانَ اللَّهُ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ (٣٠) أَلَمْ تَرَ أَنَّ الْفُلُوكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ يَنْعَمَتِ اللَّهُ لِيُرِيَكُمْ مِنْ آيَاتِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ (٣١) وَإِذَا غَشِيَهُمْ مَوْجٌ كَالظُّلَلِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ فَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا كُلُّ خَتَّارٍ كَفُورٍ (٣٢) يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمْ وَأَخْشَوْا يَوْمًا لَا يَجْزِي وَالِدٌ عَنْ وَلَدِهِ وَلَا مَوْلُودٌ هُوَ جَازٍ عَنْ وَالِدِهِ شَيْئًا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُم بِاللَّهِ الْغُرُورُ (٣٣) إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنزِلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ (٣٤)

سوره های الم

الم (۱)

شش سوره داریم که با الم آغاز شده است؛ سوره های بقره و آل عمران، روم و عنکبوت، لقمان و سجده. این سوره ها همه با الم آغاز شده اند و نوعاً نیز، دو به دو با یکدیگر در ارتباط هستند.

تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ (۲)

وجه حکیم بودن کتاب در این سوره مطرح می شود. وجه حکیم بودن کتاب، وجهی است که انسان ها را می تواند به حکمت برساند و قدرت حکم دانی را به آنها بدهد.

ویژگی های سوره

هُدًى وَ رَحْمَةً لِّلْمُحْسِنِينَ (۳)

ویژگی دیگر سوره این است که «محسنین» را معرفی می کند. این گروه همان ویژگی های متقین را دارند اما در لباس محسن ظاهر می شوند. در واقع کسانی که به وصف محسن، معرفی می شوند.

خصوصیت اول سوره این است که وجه حکیم بودن قرآن را مشخص می کند و خصوصیت دوم این است که گروهی از انسان ها را با نام «محسن» معرفی می کند و احتمالاً بین این دو ارتباطی وجود دارد و کسانی که از حکمت قرآن استفاده می کنند، می توانند محسن می شوند.

خصوصیات محسنین

الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ (۴)

خصوصیات محسنین این است که اقامه کننده صلوه هستند و زکات را می پردازند و اینها یقین به آخرت را جاری می کنند. یوقنون یعنی به واسطه مفهومی به نام آخرت یقین ورزی می کنند و یقینشان را جاری می کنند.

أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۵)

الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ (۴)

خصوصیات محسنین این است که اقامه کننده صلوه هستند، زکات را می پردازند و اینها یقین به آخرت را جاری می کنند. «یوقنون» یعنی به واسطه مفهومی به نام آخرت، یقین ورزی می کنند و یقینشان را جاری می کنند.

أَوْلِيكَ عَلَى هُدَىٰ مِنْ رَبِّهِمْ وَأَوْلِيكَ هُمْ الْمُفْلِحُونَ (۵)

اگر کسی بخواهد ببیند که هدایت قرآن چگونه در او جاری می‌شود، باید این وصف را در خودش تدارک ببیند. اگر کسی این خصوصیت را داشته باشد، «علی هدی من ربهم» است و حتماً به فلاح می‌رسد. خدا توفعی ندارد و همین سه کار ساده را از انسان خواسته است تا هدایتش کند.

لهو الحديث

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ (۶)

کسانی که سخنان لهو و بیهوده را می‌خرند و برای آن هزینه می‌کنند. در حوزه سخنان و کارهای باطل (حدیث را می‌توان گفتار باطل یا کارهای نو و باطل در نظر گرفت) حدیث گفتار جدید یا هر کاری است که نوآوری داشته باشد. کسانی که حاضرند برای نوآوری‌های باطل، هزینه کنند.

خواسته یا ناخواسته جلوی راه خدا را می‌گیرند، جلوی نماز خواندن کسی را بگیرند، جلوی زکات دادن را بگیرند، جلوی یقین به آخرت را بگیرند و.. این‌ها همه مصداق‌های سبیل می‌شوند و یا اینکه «يَتَّخِذَهَا هُزُوًا» باشند.

«لام» در «لِيُضِلَّ» را می‌توان لام غرض نگرفت و لام غایت گرفت، لام غایت اگر باشد اینگونه می‌شود که به طور طبیعی از لهو الحدیث، خیر و برکت در نمی‌آید. در هر حال از ماهواره داشتن و صوت غنی و مجلس گناه، هدایت بدست نمی‌آید! نهایت پرداختن به لهو الحدیث می‌شود اضلال که هم خودش گمراه می‌شود و هم دیگری را گمراه می‌کند. چون به هر حال من دوست، پدر، مادر، برادر، خواهر و... دیگری هستم و این انحراف من، در بقیه هم تأثیر می‌گذارد. «يَتَّخِذَهَا هُزُوًا» یعنی آنچه مربوط به خداست را طرد کند.

کسی که «یشتری لهو الحدیث» می‌کند ممکن است علم به لهو بودن آن نداشته باشد. اگر لام را لام غرض بگیرد حتماً باید در آن مدیریت داشته باشد. مصداق خاص این موضوع عده‌ای هستند که به طور خاص در مقابل کسانی که اقامه نماز و ایتاء زکات می‌کنند، ایستاده‌اند. یعنی همانطور که در جامعه عده‌ای برای هدایت برنامه‌ریزی دارند، عده‌ای نیز در مقابل این‌ها می‌ایستند. این مصداقش است اما تا خریداری نباشد، فروشنده‌ای نیست! در یک تعامل اجتماعی خرید و فروش اتفاق می‌افتد. شبیه قصه غدیر می‌ماند. به هر حال سقیفه‌ای وجود داشت اما مردمی هم بودند که به این سقیفه تن دادند و پذیرفتند. اگر مردم نمی‌پذیرفتند، سقیفه به جایی نمی‌رسید. اگر مردم با فسق و فساد مشارکت نکنند، فساد قدرت جولان نخواهد داشت.

هر کسی در این جمع نشسته است به زندگی خودش نگاهی بیندازد، تا ببیند آیا مصادیق «لهو الحدیث» را می‌بیند یا خیر. لهو هر کاری است که لذتی دارد و غیر از این لذت فایده دیگری هم ندارد. مقصد دنبال‌دار، که نتیجه باقی نمی‌تواند داشته باشد. حالا ممکن است کسی اصرار داشته باشد که حدیث را سخن بگوید. اشکالی ندارد، در تعاملات و گفتگو و آنچه می‌شنوید و آنچه می‌خوانید هم حدیث است. یا ما مطمئنیم که هر کاری که انجام می‌دهیم لهو نیست یا اینکه به این موضوع مطمئن نیستیم. با ارزیابی‌ای می‌توانیم جلوی لهو الحدیث را در زندگی‌هایمان بگیریم! هر کسی از خودش شروع کند.

اگر کفر مشتری نداشته باشد، بازارش کساد می‌شود. رونق بازار کفر به دلیل مشتری‌های آن است! بازار مستکبرین و کسانی که در عذاب مهین هستند را کساد کنید! این کار خوبی است. عده‌ای هستند که «لهو الحدیث» در جامعه وارد می‌کنند. این‌ها خودشان عذاب مهین دارند. اما اگر تو هم مشتری آنها بشوی، تو نیز در زنجیره او قرار می‌گیری و همانطور که به بدبختی دچار می‌شود، تو را هم با خودش در آن مرداب‌ها می‌کشاند.

این قضیه مهم است. خیلی سایت‌هایی که بازدید می‌شود، خیلی از صوت‌هایی که شنیده می‌شود و خیلی از اخباری که شنیده می‌شود و خیلی از توهین‌هایی که به برخی وارد می‌شود، باید بازارشان کساد شود. در واقع باید زمینه‌های منکر را در جامعه بگیریم و خریدار آنها نباشیم.

خرید و فروش دو سمت دارد؛ یک بیع داریم و یک شراء. فروش و خرید. شراء بیشتر اشاره به خریدار دارد.

در این جمع حرفی خصوصی بین دو نفر رد و بدل می‌شود و به صرف برانگیخته شدن این حس، به دنبال فهمیدن آن است! این می‌شود «لهو الحدیث». حالا یک‌بار می‌گویی مثلاً برای فهمیدن آن باید پول نیز بدهید، اینکه هزینه بدهید می‌شود «یشتری».

کسی خودش را از این موضوع میرا نداند. خیلی چیزها هست که لازم نیست بدانیم و بشنویم و ببینیم. لازم نیست یعنی به نفع ما نیست یا ربطی به ما ندارد و یا ما مسئول آن نیستیم. این‌ها زمینه‌های انواع القاء را در شما ایجاد می‌کند. خیلی از چیزهایی که فهمیده‌اید، به درد شما نمی‌خورد. بصیرت داشتن، به داشتن اطلاعات نیست! به داشتن «لهو الحدیث» نیست! فضای ذهنی باید برای انجام خوبی‌ها پاک شود، که اگر چنین نکنید، درون شما برای خوبی گنجایش نخواهد داشت.

الان فضای «لهو الحدیث» به شدت رایج است و هر کسی در آن به نوعی گرفتار است، بالاخص با شبکه‌های مجازی. برخی از خبرها و اطلاعات فقط به هم ریزاننده است.

تفاوت لهو و لعب و لغو

لهو و لعب در غایت نداشتن مشترک هستند اما در «لهو» نوعی لذت وجود دارد و در «لعب» یک عادت و تکرار که منجر به انجام آن کار می‌شود. «لغو» مربوط به یک سخن یا کاری است که مطلقاً بی‌خاصیت و بی‌فایده باشد. یعنی در آن خاصیت و کاربردی نیست.

مستکبر

وَ إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا وَ لِيَ مُسْتَكْبِرًا كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا كَأَن فِي أُذُنِهِ قِرَاءٌ فَبَشِّرْهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ (۷)

این مربوط به آدم‌های دیگر نیست. به هر نسبتی که در گوش انسان «لهو الحدیث» وجود دارد، در برخورد با آیات حس سیری و بی‌نیازی می‌کند. مثلاً بناست آیه بخواند و نماز بخواند، این آیه و نماز برای او جذبه‌ای ندارد و انجام نمی‌دهد. این حالت استکبار است. لهو الحدیث گوش‌هایش را پر کرده است.

هر کسی این آیات را بشنود و عمل کند، به طور قطع و یقین، جزء محسنین است. اگر کسی در زمره محسنین نیست، حتماً دچار این بلا و آفت است.

می‌گویند «ادب از که آموختی، از بی‌ادبان». پس احسان را از که آموختی؟ از بی‌احسان‌ها!

«احسان» یعنی کسی که به شما بدی کرده است را، بدی او نبینید و به او خوبی کنید. بی‌توقعی نسبت به دیگران! احسان، خیری را به دیگری عطا کردن است. حقی که دیگری نسبت به شما دارد را کامل ادا می‌کنید. کسی که گرو و گروکشی می‌کند، از احسان نیست.

جنات نعیم

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتُ النَّعِيمِ (۸) خَالِدِينَ فِيهَا وَعَدَّ اللَّهُ حَقًّا وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۹)

خداوند وقتی در آیات در مورد وعده‌هایش حرف می‌زند، یک‌وقت می‌گوید این اتفاق می‌افتد و یکبار می‌گوید این هست؛ یعنی ایمان و عمل صالح که تحقق پیدا می‌کند این هست و لازم نیست زمانی برایشان پدیدار شود. «لهم» اختصاص می‌دهد. آیه ۹ می‌گوید بعداً در این مستقر می‌شوند چون ممکن است تا زمانی که انسان در دنیا است، این شرایط را از دست بدهد.

هر انسانی باید بداند با هر حسنی که انجام می‌دهد به طور قطع به ثوابی آخرتی دست پیدا می‌کند و دوم اینکه این ثواب آخرتی، زمانی به طور کامل در آن مستقر می‌شود و به او داده می‌شود که حتما ایمانش را حفظ کند.

ارتباط تکلف و حسن

در رابطه با این موضوع، مطالب مفصلی وجود دارد. تکلف چیز خوبی نیست چون مانع استمرار در عمل می‌شود و از سویی هم، تکلف چیز خوبی است چرا که نفس انسان به راحت طلبی عادت کرده است و انسان باید این نفس را رام کند. انسان نباید خیلی برای نفسش راحتی ایجاد کند. بین این دو که تکلف چیز بدی است و تکلف چیز خوبی است، باید جمع کرد و البته برای هر دو این‌ها روایت وجود دارد.

هر جایی تکلف مانع عمل است، خوب نیست و هر جایی که تکلف منجر به ادب کردن نفس است، خوب است. خیر رساندن، سخت است و با راحت طلبی و آسایش جور نیست. ذات سختی را از دنیا برای هیچکس نمی‌توان حذف کرد.

فَبَشِّرْهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ

گویی هزینه‌ای کرده است و بشارتی می‌خواهد اما به جای آن، عذاب می‌دهد. اینها کنایه نیست بلکه توقع فرد نسبت به کارش است.

خلق و آنچه به آن ایمان آورده

خَلَقَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا وَ أَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَ بَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَ أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ (۱۰) هَذَا خَلْقُ اللَّهِ فَأَرُونِي مَاذَا خَلَقَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ بَلِ الظَّالِمُونَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (۱۱)

گاهی انسان حیران آیات الهی می‌شود. روند آیات را تا اینجا مرور می‌کنیم، این آیات محتوای ایمان‌شان است. چیزهایی در عالم هست اما دیده نمی‌شود. مثل «عمد» های آسمان که وجود دارد اما دیده نمی‌شود و به آن و خدایی که آن را خلق کرده است، ایمان دارند.

«رَوَاسِيَ»؛ در نظام فکری‌شان کوه موضوعیت دارد، به خاصیت‌هایش در ذهنشان کوه هست.

«كُلِّ دَابَّةٍ»؛ در آن تنوعی از جنبه می‌بیند.

«زَوْجِ كَرِيمٍ»؛ ممکن است بگوییم این‌ها مطالب خیلی ساده‌ای است اما فکر کنید یک نفر هنگام احتضارش باشد و یا در خواب و رویا از او پرسند دنیا چگونه جایی بود، می‌گوید گرانی بود، مردم دشمن بودند، ... نه! می‌گوید دنیا آسمانی خیلی زیبایی دارد و ستونهایش دیده نمی‌شود و در زمینش همه نوع جنده‌ای بود و آسمانی داشت که از آن آب می‌ریخت و زمانی که آب می‌ریخت، گیاهانی از نوع زوج کریم رویش پیدا می‌کردند. «زوج کریم» یعنی مقاوم و سازگار است و دارای کرامت درونی برای بقاء است. در این مصاحبه آنچه از دنیا در ذهن دارد، این است. این فرد چقدر با آرامش و راحت است.

اگر کسی این‌ها را نتواند ببیند، چگونه می‌خواهد از شرک‌رهای یابد؟! چون هر چه در دنیا می‌بیند، خطا و اشتباه و عیب است. نمی‌تواند به وجه مثبت عالم توجه کند.

حج

دوستانی از جمع در سفر حج بوده‌اند. دعا کنید، هر کس حج نصیبش می‌شود که استطاعت دعایی را داشته باشد. هر کسی حج می‌خواهد با پول حج نمی‌دهند! آنهایی که رفته‌اند، نوعاً به علت تمکن مالی نیست بلکه به خاطر دعایی است که در آنها شکل گرفته است. یکی از مهم‌ترین مراتب رشد انسان این است که حتماً حج برود و کسی تا حج نرود، مراحل رشدش کامل نمی‌شود. به همین دلیل واجب الهی است و در طول عمر حداقل یک‌بار باید رفت و پس از آن رفتن، روحیه و حالات را در فرد ذخیره می‌کند.

موعظه و نظام باوری

وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنْ اشْكُرْ لِلَّهِ وَ مَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ (۱۲)

این سوره به سه قسمت تقسیم می‌شود:

۱ تا ۱۱ بعد از ۱۲ تا ۱۹ و ۲۰ تا انتها.

هر سه قسمت این سوره از نظر واژه‌ای به یکدیگر مرتبط است. هر حرفی که حضرت لقمان مطرح می‌کنند، آیات و نشانه‌هایی در آیات قبل و نیز در آیات بعد دارد. حضرت لقمان یک دستگاه فکری را نشان می‌دهد که چگونه باورها به موعظه تبدیل می‌شود. این موعظه‌ای که در اینجا می‌بینید، لازم است دارای چه نظام باوری باشد. یعنی هر کسی خواست موعظه‌ای کند، باید حتماً پشتوانه باوری شبیه به این در خودش ذخیره کند و اگر نداشت، موعظه نکند.

اگر کسی نتوانست دنیا را شبیه آیات ۱۰ و ۱۱ ببیند، لطفا موعظه نکند! موعظه یعنی ایجاد کردن یک ساختار و بنیاد
تعلیم و تزکیه.

خَلَقَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرْوَنَهَا وَأَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً
فَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ (۱۰) هَذَا خَلْقُ اللَّهِ فَأَرُونِي مَاذَا خَلَقَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ بَلِ الظَّالِمُونَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (۱۱)

- ان شاء الله که زیارت‌های همگی قبول باشد و ثواب حج عمره را برایتان نوشته باشند، صلواتی ختم بفرمایید.
- ان شاء الله هر چه در سرتان از حوائج مخفی و آشکار است به برکت اباعبدالله (علیهم السلام) به شما بدهند، به برکت صلوات بر محمد و آل محمد.

یکسری از آیات سوره مبارکه لقمان را مطالعه کردیم.

گفتیم این سوره از سوره‌های الم می‌باشد و ارتباط ویژه‌ای با سوره‌های بقره، آل عمران، عنکبوت و روم و سجده دارد. سوره‌های آل عمران و بقره بسیار به یکدیگر چسبیده‌اند و این چهار سوره نیز خیلی به هم نزدیک هستند. به نظر برخی از مضامینی که در سوره مبارکه لقمان پیدا نمی‌کنیم را در سوره‌های مجاورش می‌توان پیدا کرد. از موضوعات مهم سوره روم و عنکبوت بحث دین و مثل می‌باشد. بحث دین و مثل‌های عینی را سوره لقمان نشان می‌دهد. فضا را خیلی عینی می‌کند.

قاعده کلی در مورد ثواب سوره‌ها

یک قاعده کلی در مورد ثواب سوره‌ها وجود دارد، به غیر از ثواب‌هایی که از اهل بیت (علیهم السلام) آورده شده است که غرض هر سوره‌ای ثواب همان سوره را دارد. اگر شما متوجه شدید که در غرض سوره مبارکه لقمان، حکمت است، هر کسی که این سوره را بخواند و با آن مانوس شود، حکمت در او جاری می‌شود.

به نظر می‌رسد سوره مبارکه لقمان، سوره محسن شدن است. هر کسی احساس می‌کند باید احسان در او فوران کند و خیلی زیاد شود، این سوره برای او بسیار سوره مناسبی است. یعنی اگر احساس کمبود احسان می‌کند نسبت به خودش و دیگران. سوره احسان را تعریف می‌کند و با حکمت و شکر ارتباط می‌دهد و یک مثلث سه‌تایی از شکر، حکمت و احسان درست می‌کند. هر کسی جای خالی در این سه داشته باشد، این سوره خیلی می‌تواند کمکش کند. اینها ثواب‌های سوره است بر اساس غرض یا نزدیک به غرض.

اهمیت بعد حکمی حکیم در سوره

در این سوره کتاب را از وجه حکیم بودنش مطرح می‌کند. به نظر می‌رسد حکیم در سوره‌ها، متفاوت استفاده شده است. یا از بعد حکمت است یا حکم. در برخی از سوره‌ها مثل این سوره بعد حکمی خیلی مهم می‌شود و در برخی دیگر بعد حکمی آن در سوره اهمیت پیدا می‌کند. در اینجا بعد حکمتی است.

ارتباط محسن شدن و قرآن خواندن

هُدًى وَرَحْمَةً لِّلْمُحْسِنِينَ (۳)

هر کسی محسن شود و به سراغ قرآن برود هدایت و رحمت نصیب او خواهد شد. پس ما قرآن می‌خوانیم تا محسن شویم و محسن می‌شویم تا قرآن بخوانیم. تازه وقتی انسان محسن می‌شود، نیاز به قرآن پیدا می‌کند. برخی فکر می‌کنند قرآن برای این است که انسان را بسازد. در حالیکه قرآن رزق یک انسان خودساخته است! و مشخص می‌شود که هر کسی که محسن شد، قرآن برایش رزقی بی‌نهایتی می‌شود.

شناخت محسن از دیدگاه خدا

الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ (۴)

ما نوعاً احسان و محسن بودن را به ارتباطات و حسن مجاورت و واکنش‌های خوب و عالی می‌شناسیم در حالیکه محسن را خدا ایتاء کننده زکات و اقامه کننده صلوات و یقین آورنده و جاری کننده یقین به آخرت می‌شناسد. تفاوت معنای واژه ما با خدا به اندازه یک وجب در نقشه است! خدا کسی را محسن می‌داند که جاری کننده یقین است، یعنی جوری زندگی می‌کند که این یقین در او وجود دارد.

کسی که بتواند احسان کند حتماً احتیاج به علم دارد و درون مایه علمش را می‌گویند «حکمت». هر کسی به اندازه حکمت، می‌تواند احسان کند. به اندازه علم کاربردی که فرد داراست، می‌تواند احسان کند. اقامه نماز کند یعنی چه؟ چطور باید اقامه نماز کرد؟ کجا باید اقامه نماز کرد؟ و ... این‌ها همه نیاز به حکم و حکمت دارد.

مثل کسی زندگی کن که یقین به آخرت دارد! وقتی به زندگی خود نگاه می‌کنیم، می‌بینیم که خیلی وقت‌ها زندگی ما با زندگی کسی که یقین به آخرت ندارد، شبیه به هم می‌شود. این یعنی من هنوز نتوانسته‌ام یقین به آخرت را در زندگی خودم جریان بدهم. باید به طور واضح زندگی کسی که به آخرت یقین دارد با کسی که به آخرت یقین ندارد، تفاوت کند. نوعاً هم وقتی نگاه می‌کنیم به غیر از اینکه ملتزم به احکامی هستیم از نظر نوع و سبک زندگی

خیلی وقت‌ها در بسیاری از مسائل با دیگران تفاوتی نمی‌بینیم. البته رعایت این احکام، خودش خیلی مهم است و چه بسا گاهی کسی نماز نمی‌خواند اما اخلاقش بهتر است و دروغ هم نمی‌گوید. یعنی احکامی را ندارد اما اخلاقش بهتر است. در صورتیکه یقین به آخرت باید در زندگی انسان به گونه‌ای هویدا شود. در اخلاق و رفتار و اعتقادات.

ضرورت ظاهر شدن آثار یقین به آخرت در زندگی

أُولَئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۵)

ممکن است کسی بگوید شما مصداقی از کسی که به آخرت یقین دارد را بگویید. نوعاً توصیه‌ای به خواندن کتاب عرفا به کسی نداشته‌ام اما اگر کسی زمانی تمایل داشت یقین به آخرت را مشاهده کند، زندگی شهدا یا عرفا را مطالعه کند. بالاخص نماز شب خواندن و مناجات‌های شبانه‌شان را. نمی‌شود کسی بگوید من یقین به آخرت دارم و خیلی راحت بخوابد و بیدار شود! بعد خیلی چیزها برایش مهم نباشد و راحت گناه کند. باید حتماً محدوده‌هایی برای خودش داشته باشد.

اینکه در سوره انسان می‌خوانیم آن بزرگوارانی که سه روز روزه بودند اما به خاطر خوفشان از قیامت، به یتیم و اسیر و مسکین طعام «علی حبه» دادند، این‌ها ظاهر کردن یقین است.

نمونه‌های این یقین در قرآن ذکر شده است و یکی از نمونه‌های محسنین؛ خود حضرت لقمان است.

هزینه دادن برای لهو الحدیث

وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ (۶)

در سه سوره به طور واضح «و من الناس» مطرح می‌شود، سوره‌های بقره و حج و لقمان. این خیلی عجیب است و «من الناس»‌هایی که در سوره مطرح می‌شوند با افراد سوره خیلی ارتباط دارند. سوره مبارکه حج «من الناس»‌هايش با «متقین» و «مخبتین» که در سوره هست ارتباط دارد و سه مدل «من الناس» را مطرح می‌کند که همه آنها نیز منفی است. در اینجا «من الناس من يشتري لهو الحديث» اش در مقابل محسنین است. خصوصیات این‌ها این است که برای به دست آوردن حدیث لهو هزینه می‌کنند. یا برای خودشان هزینه می‌کنند یا برای کسی دیگر می‌خواهند. یا اینکه عمرشان را پای آن می‌گذارند و فقط هزینه می‌کنند.

این آیات را مطالعه کردیم تا به آیات مربوط به حضرت لقمان می‌رسیم. لقمان در جبهه محسنین و در مقابل «من يشتري لهو الحديث» مطرح می‌شود.

غفلت از تسخیر آسمان و زمین و جدال در خدا

أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً وَمِنَ النَّاسِ مَن يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُّنبِئٍ (۲۰)

بخش میانی را فعلا نمی خوانیم و به سراغ آیه ۲۰ می رویم. به نظر محتوای فکری و باورهای «من یشتري لهو الحديث» و «محسنين» را نشان می دهد.

گویی سوره همینطور است. داستان لقمان شبیه جملات معترضه بین آیات است. وقتی جملات، معترضه می شوند، آیات برجسته تر می شوند.

این آیات خیلی عجیب هستند. انسان از کثرت مواجهاتش با زندگی روزمره و دنیا، ذهنش پر است از انواع درگیری ها و کارهای مختلف. اما باید به چیزهای دیگری هم فکر می کرد، مثلا اینکه آسمان و زمین را می تواند در تسخیر داشته باشد! برخی در حال جدال با خدا هستند. با خدا کلنجار می روند، چرا چراهایی که در ذهن فردی موج می زند را، «جدال» گویند. جدال در خدا یعنی موضوع جدال خود خداست.

القاء سوالات والدین در کودک

سوالات از این دست، نوعا برای رسیدن به پاسخ نیست. این موضوع در کودکان جدال نیست و سوال نیست. تنها شکل سوال را دارد و اصل آن در بزرگسالی است. باید به آن بزرگسال گفت که تو در درون خودت جدال نداشته باش، می توانی جواب او را هم بدهی! او در واقع سوالی ندارد که بخواهی جواب بدهی. اینکار را نکنید و جدال خودتان را به بچه ها انتقال ندهید. کسی فکر نکند سوالی که در بزرگسالی مطرح است، همان در کودکی فرد مطرح است. بچه تا نزدیکی های بلوغ، سوالاتش در مورد خدا شکلی است و وقتی آن را مطرح می کنند، شکل سؤال با سؤال آن فرد بزرگسال یکی می شود، در حالیکه اصلا این گونه نیست. صورت یکی است اما محتوا یکی نیست. مراقب باشید از این اشتباهات نکنید. یکسری سوالاتی انسان در بزرگسالی دارد و عین آن سوال را، بچه هم می پرسد و بزرگتر شروع می کند جواب دادن به همان سؤال به آن بچه! در حالیکه آن سؤال ماهیتا برای سؤال شما آینه شده است.

اگر کسی بگوید من بچه ام در مورد خدا خیلی سؤال می کند، پاسخش این است که شما سؤال خودت را در مورد خدا کم کن و برو خدا را بشناس! در واقع این سؤال های توست که انعکاس پیدا می کند. خطبه های نهج البلاغه را در

مورد خدا بخوان. بین آیا سؤالات فرزندان نسبت به خدا کم می شود یا خیر. لقاء می کنی، جدی می گیری و در فرزندان نیز تشدید می شود.

این حرف هایی که در ذهن لقمان یا حکیمی یا محسنی هست، انعکاس گفتاری اش با بچه چگونه می شود. به همین دلیل از آخر شروع کردیم.

وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانَ الشَّيْطَانُ يَدْعُوهُمْ إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ (۲۱)

سبک زندگی هایی که از طرف پدران به ما انتقال یافته است و توسط شرع تأیید نشده است، سبک زندگی های شیطانی است و تربیت فرزندان ما را با اختلال مواجهه می کند.

سبک زندگی های غیر توحیدی و حزن رسول

وَمَنْ يُسَلِّمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ وَإِلَى اللَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ (۲۲) وَمَنْ كَفَرَ فَلَا يَحْزَنكَ كُفْرُهُ إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ فَنُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (۲۳) نُمَتِّعُهُمْ قَلِيلًا ثُمَّ نَضْطَرُّهُمْ إِلَىٰ عَذَابٍ غَلِيظٍ (۲۴)

سبک زندگی هایی که به سبک توحید نیست و به ریسمان قابل وثوقی متکی نیست، یعنی کتاب و علم و حکمتی بر آن مستولی نیست، این ها به کفر می انجامد و هر کفری لاجرم پیامبر (صلوات الله علیه) را آزرده می کند و در اذیت قرار می دهد. چون پیامبر برای هدایت مردم آمده است، آنقدر او را به حزن و اذیت و آزار می اندازد که لازم است خدا امری کند که به حزن نیفتد. در عین حال، تمتع کمی در آن است و همراه با عذابی سنگین است.

برخی آیات که انسان می خواند مصادیقش در ذهن نمی آید. هر سبک زندگی ای که داریم و توسط شرع مورد تأیید نیست، از مصادیق تبعیت از شیطان است و نوعی کفر و از احسان خارج است. تمتع کم و عذابی سنگین در پی خواهد داشت.

مالکیت آسمان و زمین

وَلَنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۲۵)

انسان باید جوری زندگی کند که احساس کند مالکیت آنچه در آسمان و زمین است، برای خداست.

موضوع توحید

لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ (۲۶) وَلَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفَدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (۲۷) مَا خَلَقَكُمْ وَلَا بَعَثَكُمْ إِلَّا كَنَفْسٍ وَاحِدَةً إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ (۲۸) أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى وَأَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (۲۹) ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ (۳۰) أَلَمْ تَرَ أَنَّ الْفُلُوكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِنِعْمَتِ اللَّهِ لِيُرِيَكُمْ مِنْ آيَاتِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ (۳۱) وَإِذَا عَشِيَهِمْ مَوْجٌ كَالظُّلَلِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ فَمِنْهُمْ مُّقْتَصِدٌ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا كُلُّ خَتَّارٍ كَفُورٍ (۳۲)

این آیات خیلی تعجب انسان را برانگیخته می کند از این جهت که مشخص است شب داریم و روز داریم و مثلا شب داخل می شود در روز و روز داخل در شب می شود و شمس و قمر جریانی دارند که طلوع پیدا می کنند و ماه ایام هفته را درست می کند، اما دانستن این ها به چکاری می آید؟ اینکه بدانیم خدا حق است و من دونه الباطل. انسان وقتی این را می گوید چیزی نیست اما وقتی می پرسد چیزی هست!

شما در حال زندگی هستید، کارهایی که می کنید را بر چه اساسی می چینید؟ از خودمان و تجربه دیگران و تلویزیون و ... بعدش چه؟ ارتباط این ها با خدا چگونه است؟ می گوید انگار آدم احساس می کند همه اینها ربطی به خدا دارد و انگار خدا قرار داده است. اگر در همین پرسش و پاسخ فرزندم پرسید خدا کیست؟ می گویم خدا همانی است که همه چیز را خلق کرده است. در ذهنم اصلا متبادر نمی شود که بگویم خدا همانی است که شب را روز کرده است و روز را شب کرده است. در ذهنم به دنبال استدلال های پیچیده برای خدا می گردم که بتواند علت و معلول بگوید و از این چیزها. در ذهنم نمی آید که شب داشتن و روز داشتن اثبات وجود خداست. اگر از عالم یا فرهیخته ای پرسید که خدا کیست؟ بگوید «یولج الليل فی النهار و یولج النهار فی الیل»، می گویم عجب حرفی می زند! اما خدا هم برای اثبات خودش بر روی بدیهی ها می رود. ذهن ما برای خدایابی خیلی پیچیده است، آنقدر که وقتی از او سؤال می شود باید خدا را در لابلای استدلال ها پیدا کند، نه در روز و شب. اولین چیزی که مشاهده می کند، یا روز است یا شب است. سؤال را یا شب می پرسند یا روز. خدا را در همان اولین چیز استدلال می کند، نه در لابلای استدلال ها. دلیلش این است که خدا نسبت به ما دور است. اگر بخواهیم تقوا داشته باشیم باید فکر کنیم تا بتوانیم خدا را در وجودمان احضار کنیم. ناخود آگاه در وجودمان نمی آید و باید قوه فکرمان را فعال کنیم، نه قوه توجهمان را. در صورتیکه خدا توجه کردنی است، نه فکر کردنی و این بعد از خداست.

موضوع توحید به شدت ملموس است. این آیات ۲۵ تا ۳۲ همه موضوع توحید را به شکلی بیان می کنند اما نه به آن شکلی که در ذهنمان خدا هست! خدای ما این شکلی نیست.

وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنْ اشْكُرْ لِلَّهِ وَمَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ (۱۲)

فعلا با آیات قیامت کاری نداریم و به سراغ آیات حضرت لقمان می رویم.

ببینید این آیات چگونه با آیات قبل و بعدش مرتبط می شود.

حکمت و شکر را مقابل کفر قرار داده است و در هر دو دسته آیات قبل و بعد در مورد کفر موضوعاتی را مطرح کرده است.

وَإِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَهُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ (۱۳)

آدمی که توحید را آنگونه می بیند، در موعظه اش می تواند بگوید «لا تشرک بالله». استدلال برای خدا نمی کند.

وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْنًا عَلَى وَهْنٍ وَفِصَالُهُ فِي عَامَيْنِ أَنْ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ إِلَى الْمَصِيرِ (۱۴)

این آیات هم دو مرتبه معترضه در معترضه است. نسبت به آیات داستان حضرت لقمان، معترضه است و خود داستان حضرت لقمان هم نسبت به کل سوره، معترضه بود. هم مصداقی از شرک را بیان می کند و هم وقتی می گوئیم شرک نوز، معنایش این نیست که شکر والدین را نداشته باش یا خیلی کارها را نکن. شرک نوز منظور خاصی دارد که می شود آیه ۱۵.

وَإِنْ جَاهِدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا وَاتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَىٰ نَوْمٍ إِلَىٰ مَرْجِعِكُمْ فَأُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ (۱۵)

این آیه را بعدا توضیح می دهیم.

يَا بُنَيَّ إِنَّهَا إِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ (۱۶)

وقتی کسی در سبک زندگی اش آسمان و زمین دارد و می خواهد توصیه کند که هیچ عملی در آن گم نمی شود، از واژه های آسمان و زمین نیز استفاده می کند. یعنی گاهی آنقدر واژه های مختلف در ذهن ما وجود دارد که برخی از

واژه‌ها را گم می‌کنیم. زمانی باید همه واژه‌ها را در ذهن صفر کرد و همه آنچه را که باید باشد، از اول چید. واژه آسمان‌ها و زمین باید همیشه در ذهنش باشد و در هر ده جمله از حرف‌هایش، این واژه‌ها حضور داشته باشد.

زمانی باید بنشینیم حرف‌هایی که در یک هفته زده‌ایم را بنویسیم و ببینیم در یک هفته چقدر از کلماتی که در قرآن بر روی آن تاکید شده است، در حرف‌هایمان وجود داشته است.

این نشان‌دهنده فاصله انسان از توحید است. هر چه انسان از توحید دور می‌شود، از این واژه‌ها نیز دور می‌شود. به همین دلیل است که وقتی ادعیه را باز می‌کنید، در هر صفحه‌ای آسمان و زمین را می‌بینید. این مهم است، یعنی دارد بر روی این چیزها فکر می‌کنند، «الم تر ان الله».

نشانه کسی که توجه‌اش به آسمان و زمین است، داشتن یک روح بلند است. این بحث آموزش دادنی است. حضرت لقمان به فرزندش می‌فرماید ای فرزندم هر کاری می‌کنی چه در آسمان و چه در زمین باشد، «يَا تَبَّهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ». ذهنش را به این سمت می‌برد که هیچ عملی در آسمان و زمین گم نمی‌شود.

ویژگی‌های آسمان و زمین

مفهوم زمین و آسمان، مفاهیمی شبیه به بالا و پایین دارند. نمی‌شود که زمین باشد اما آسمان نباشد. زمین و آسمان خیلی مفاهیم بالایی هستند. چقدر تا خصوصیت دارد: یکی اینکه هر زمینی حتماً آسمان دارد. با اینکه ارض و سماء معانی مستقلی دارند اما بدون یکدیگر معنا نمی‌شوند.

خصوصیت بعدی آنها این است که ارض نماد، مصداق است و آسمان نماد، مفهوم.

خصوصیت بعدی آن این است که آسمان نماد مرتبه بالا است و زمین نماد مرتبه پایین است. خصوصیت بعدی‌اش این است که آسمان و زمین نماد نازل شدن چیزی از جایی به جایی هستند.

در طبع این واژه‌ها معانی زیادی نهفته است. آسمان که می‌گویی معنای برگشت نیز دارد و عروج را می‌گوید و خیلی چیزهای دیگر.

این واژه باید در دستور گفتاری ما قرار بگیرد، به ویژه در مورد فرزندانمان. باید بر روی واژه‌هایی مثل ماه و خورشید و آسمان و ... بیشتر تمرکز کرد تا بر روی حیوانات و گل‌ها.

آیه ۲۵ خیلی عجیب است، اگر بحث خدا برای کسی مطرح نیست به خاطر این است که بحث آسمان و زمین برایش مطرح نبوده است!

در قرآن زمین نوعاً مفرد است. زمین با آسمان و هفت آسمان تناسب دارد. برخی می‌گویند از زمین سبع اما سبک قرآن این است که یک ارض می‌گیرد و هفت تا آسمان. انسان همین را هم پیچیده می‌کند! یک ارض را هفت تا می‌کند. تو همین یک زمین و هفت آسمان را ببین! چون حس می‌کنیم برخی چیزها خیلی ساده هستند و القاء توحید نمی‌کنند، آنها را دستکاری می‌کنیم. در مکتب اهل بیت (علیهم السلام) در مورد آسمان و زمین، بساطت است.

حکمت و شکر

يَا بُنَيَّ أَقِمِ الصَّلَاةَ وَ أْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ اصْبِرْ عَلَى مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ (۱۷) وَ لَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَ لَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرْحًا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ (۱۸) وَ اقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَ اغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ (۱۹)

این آیات را با آیه مثلاً ۳۱ ببینید. یک سوزن به خود می‌زند و یک جوال دوز به دیگری. چیزی که در خودش اتفاق می‌افتد. آیه ۳۲: این توصیه‌ای است که به فرزندش دارد. ختار از ختر است. و مختال از خیل است. حکمت می‌شود اینکه وقتی تو می‌خواهی حقیقتی در مرتبه بالا را تبدیل کنی، بتوانی به این شکل بیان کنی. بتوانی روابطش را کشف کنی و «ختار کفور» را به شکل «مختال فخور» نشان دهی. هر کدام در یک سطح. کفر را در یک مرتبه بینی و آن را پایین بیاوری و آن را در نسبت آن با هستی قرار دهی و این از آن چیزی که به نسبت این کفر مطرح می‌شود را نهی کنی. توجه به یک حقیقت بالاتر و نازل کردن آن متناسب با شرایط و مخاطب را حکمت گویند اما حتماً فرد باید چیزی داشته باشد تا بتواند موعظه کند و اگر نداشته باشد، اصلاً امکان موعظه نیست.

حکمت یعنی اینکه فردی حقیقتی را در مرتبه بالایی رویت کند و به آن علم پیدا کند و آنرا متناسب با مخاطب و اقتضاء شرایطش بتواند پایین بیاورد و تبدیل به امر و نهی متناسب کند. مثل اینکه بگویی حقیقتی را از آسمان به زمین نازل کند. این را حکمت می‌گویند.

قاعده همه روایات حکمی است. یعنی امام معصوم حقیقتی را در بالا دیده است و آن حقیقت را متناسب با مخاطبش پایین آورده است و به او داده است و آنچه گفته در واقع بسط یک حقیقت بوده است. کسی نمی‌تواند قرآن را بدون اهل بیت (علیهم السلام) بخواند. خواندن قرآن بدون اهل بیت (علیهم السلام) مثل رفتن به آسمان و پریدن در آن و پایین نیامدن است! قرآن با اهل بیت (علیهم السلام) تبدیل به حکمت می‌شود.

علم همان دستیابی به حقیقت بالادست و پایین دست است. همه این‌ها را علم گویند. اما حکمت به معنای نازل کردن علم بالادستی به پایین دستی است.

فرضا من فیزیک بلد هستم و به من می‌گویند ما دستگاهی می‌خواهیم که بتواند کار مشخصی مثلاً تولید برق را انجام دهد. با استفاده از علمی که دارم دستگاهی درست می‌کنم که برق تولید کند. این را حکمت گوئیم. «حکمت»، علم نازل شده از بالا به پایین است.

خودش علم است اما علم نازل شده و به کار افتاده است.

حکمت علم عجیبی است و هر کسی حکمت داشته باشد، به او خیر کثیر داده‌اند. چون چنین فردی هر جا برود وجودش ذی‌قیمت است. در هر کاری برود، دستش طلاست. اختلاف خانوادگی را به اصل یک اعتقاد می‌رساند و به آنها ذکری از جنس علم می‌دهد.

لازمه حکیم شدن در آیات اولیه آمده است. آیه ۱۲: شکر یعنی خالی شدن از شرک. شرک هم یعنی مبداء توجه انسان به منابع متعدد است. وقتی مبداء توجهات انسان فقط خدا بود، می‌شود شکر. شکر را می‌گوئیم شناخت نعمت و قدردانی از آن، اما این معنای دقیقی نیست. شکر یعنی داشتن هم واحد نسبت به پروردگار عالم. یعنی حواسش فقط به خدا باشد. ممکن است بگوئید که این همان معنای تقواست، بله. شکر یک تنه‌اش به حضور خدا در صحنه می‌خورد اما به آن یکپارچگی که در انسان و ساختار انسان در اثر توجه خالص به خدا به وجود می‌آید، «شکر» گویند. شکر می‌شود حاصل مصدر تقوا. وقتی همش واحد شود می‌تواند هر چه را که می‌بیند با درجات بالاترش منطبق کند. در حد خودش، رویت پیدا می‌کند.

محسن در صورتی محسن می‌شود که توجه اصلی‌اش به ذات ربوبی باشد؛ آیه ۴.

انتقال حکمت از کتاب در صورت احسان اتفاق می‌افتد. اگر انسان محسن نشود، از حکمت خبری نیست! در اینجا منظور ما تکنولوژی نیست بلکه حقیقت است. تکنولوژی در خدمت دنیاست. حکمت خالص حقیقت است. به تکنولوژی، «فضل» می‌گوئیم. فضل ممکن است در مسیر حکمتانه قرار بگیرد یا در مسیر غیر حکمتانه. این فضل نتیجه رحمت عام خداست که بر همه مردم جاری است.

جاری کردن یقین در زندگی

اگر در آیه ۴ «و هم بالاخره هم یوقنون» را حال بگیریم، آنچه بین این سه تا مهم است، «بالاخره هم یوقنون» است. اگر حال بگیریم جاری کردن یقین به آخرت در زندگی منشاء محسن شدن است. در این صورت است که انسان محسن می‌شود.

جاری کردن یقین به آخرت یعنی چه؟ آخرت یعنی آن چیزی که باقی است و هست. آن چیزی که با دنیا ظاهر می‌شود اما هست. حقیقتی که بعد از دنیا دیده می‌شود. مثلاً قانون است؛ «هل جزاء الاحسن الا الاحسان» یا هر کسی به دیگری بدی کند، بدی خواهد دید. این را در زندگی‌اش جاری کند، این را می‌گویند «بالاخره هم یوقنون». یعنی یقین را مثل پایان‌نامه‌ها آرشیو نکند! یقین را در صحنه زندگی بیاورد.

«لا اله الا الله» یقین است. آن را جاری کنید. همه می‌دانند خوبی، خوبی می‌آورد و بدی، بدی می‌آورد اما باید این را در زندگی جاری کند. چقدر از این یقینات می‌شناسیم؟ این‌ها آرشیو شده‌اند اما نباید آرشیو کرد. اگر کسی یقین را جاری کند، حتماً «ایتاء زکات» و «اقامه صلوه» می‌کند. جزء یقین‌ها، پرستش هست.

«اقامه نماز» و «ایتاء زکات» فعلی است و ممکن است کسی مثلاً خیریه‌ای هم بزند. می‌شود کسی اقامه نماز بکند و ایتاء زکات داشته باشد اما یقین را ظاهر نکند. انسان خیلی وقت‌ها اقامه نماز می‌کند اما یقین را ظاهر نمی‌کند! دلایلی برای اقامه نماز برایش ظاهر می‌شود و کار را انجام می‌دهد اما یقین به آخرت را نمی‌تواند اظهار کند.

اقامه نماز یعنی اقامه عبادتی مخصوص در برابر پروردگار. نمازی را که خدا گفته است نه تنها خودش برپا می‌دارد بلکه زمینه را برای قیام دیگران نیز فراهم می‌کند. اقامه و ایتاء و یوقنون، باب افعال است. این «باء» در «بالاخره» کاری می‌کند که آخرت جریان داشته باشد. «باء» در آن، بقاء جریان است. جوری به آخرت چسبیده است که نمی‌توان آن را زانده گرفت. برخی تا به این می‌رسند، «باء» را زانده می‌گیرند یا یقین به آخرت معنا می‌کنند. در صورتیکه وقتی عربی می‌خوانی، مدل فارسی نباید خواند. اینجوری آخرت را موضوع می‌کنیم و می‌گوییم یعنی کسی که به جهان پس از این یقین دارد. البته اگر این را هم بگوییم اشکال ندارد اما به آخرت یقین دارند، یعنی به سبب، به وسیله، با تجلی بخشی آخرت، یقین را از خود جاری می‌کند و نشان می‌دهند که یقین دارند. زندگی انسان اهل یقین با زندگی انسانی که اهل یقین به آخرت نیست، فرق دارد.

رزق دست خداست برای چه ناراحتی. کاری بکن به عنوان وظیفه، نه به عنوان نگرانی! همین که می‌دانی اجلی هست بدان که نگهداری و زودتر از آن نخواهی مرد.

سؤال برای جلسه آینده

قبلا در این مورد صحبت کرده‌ایم. چاره‌ای جز محسن شدن نداریم! برای استفاده از قرآن باید «محسن» شد. شرط هدایت و رحمت، احسان است. انسان متقی که می‌شود، باید به تقوایش رنگ و لعاب احسان نیز بدهد و البته تقوا رنگ و لعاب احسان را دارد و نمی‌تواند هم که نداشته باشد. مصادیق احسان در زندگی ما چیست؟ کجاها فراموش شده است؟ کجاها می‌تواند با شد و نیست؟ کجاها از آن غفلت کرده‌ایم؟ چگونه از این غفلت خارج می‌شویم؟ با این سه وصف «اقامه نماز» و «ایتاء زکات» و «یقین به آخرت»، چگونه این احسان فعال می‌شود و چه ربطی به یکدیگر دارند؟ مثلا می‌گویید از مصادیق احسان، احسان به والدین است، بعد می‌گویید این چه ربطی به زکات دارد؟ اگر به والدین باید احسان کرد، این سه چگونه در آن باید دیده شود؟ چگونه این‌ها در ما ایجاد حکمت می‌کند؟ آیا شده است گاهی ما حرف‌های حکیمانه بزنیم؟ یا حکمت را تجربه کرده باشیم؟ هر انسانی دارای حکمت هست، کجاها بوده است؟ و در چه زمان‌هایی این حکمت جاری شده است؟

اگر بتوانیم این موارد را پاسخ بدهیم، بعد می‌توانیم با مضامین سوره لقمان که سه قسمت واضح دارد، این مسائل را درک کنیم، کشف ارتباط این سه قسمت با یکدیگر. گویی احکام سوره در آیات انتهایی است. لایه‌های درونی آن انتهایی‌تر است. وقتی بدانند که کدام اعتقادات را قوی کند، به نتیجه خواهد رسید.

یک سوره برای حکیم کردن انسان به برکت حضرت لقمان. ان شاء الله به این مقام برسیم، صلواتی ختم بفرمایید.

پیشنهاد: قبل از هر جلسه می‌توانیم نیم‌ساعتی را صرف معرفی کتب مجموعه کنیم.

- هر کسی هر حاجتی در ذهن دارد، حاجاتی که مربوط به مملکت و اصلاح امور آن است و حاجات مربوط به پایان جنگ در یمن و خونریزی‌هایی که در منطقه وجود دارد و حاجاتی که مربوط به عمران و آبادی کشور است و هر حاجتی که هر کسی در ذهن دارد، برای استجاب همه این حاجات، صلواتی ختم بفرماید.

سعی داریم در این جلسه سوره مبارکه لقمان را به اتمام برسانیم. به همین دلیل، مطالب را نکته‌ای خدمتان می‌گویم. سوره به این ترتیب آغاز می‌شود.

بیان ویژگی‌های محسنین در این سوره آمده است. در تحقیقی که با گروهی از دوستان داشته‌ایم، و نتیجه تحقیق یک سال و نیمه است (در مورد خلاقیت که البته سند علمی آن نیز در وزارت دفاع چاپ شد)، به این نتیجه رسیده‌ایم که یکی از واژگانی که در حوزه خلاقیت در قرآن است، بحث احسان و محسن است. از سوره‌های بسیار مهمی که در مورد خلاقیت می‌توان روی آن کار کرد، سوره مبارکه لقمان است. سوره اسراء نیز خیلی اهمیت دارد.

«محسن» در ذهن ما نیکوکار است، بعد جشن نیکوکاری.... این اشکالی ندارد اما باید بدانیم که واژه «محسن» در قرآن گستره زیادی دارد که یکی از آنها خلاقیت است. یکی دیگر از موضوعات مهم در این راستا که تحقیقی بر روی آن با حوزه هنری انجام شد و سند آن هم در حال چاپ می‌باشد، این است که به این نتیجه رسیده‌ایم که واژه محسنین مربوط به بحث هنر و هنرمندان است. البته بین خلاقیت و هنر ارتباط مهمی است. واژه «حسن» در قرآن که توسط محسن جاری می‌شود، از کلیدواژه‌های پژوهش‌های هنری است.

از دلالت‌هایی که اثبات می‌کند یک وجه محسن در قرآن خلاقیت و یک وجه آن هنر است، آیه ۶ است. خداوند در مقابل محسنین قرآن، «من یشتری لهو الحدیث» را معرفی می‌کند. کسانی که کار لهو را زینت می‌دهد. کار لهو را جدید و نو جلوه می‌دهند و کاری می‌کنند که مردم برای آن هزینه کنند و فروش داشته باشند. کسی برای لهو که پول نمی‌دهد، پس حتماً برای لهو، زینتی قرار داده‌اند.

آیات مربوط به حضرت لقمان

حضرت لقمان به عنوان پیامبر مطرح نیستند اما در این سوره اسم ایشان آورده شده است. اینکه در این سوره فردی به نام لقمان را که پیامبر نیست مطرح می‌کند، در واقع از ابداعات این سوره است. چون نوعاً در قرآن، اسم انسان‌هایی خوبی که هست را نبی می‌گویند و در جاهایی که مثل سوره مبارکه یس و غافر از مؤمنی یاد می‌کند، نوعاً اسم نمی‌آورد.

در روایات آمده است که حضرت لقمان تالی‌تولو نبی بوده است و خود این هم مهم است که می‌شود انسان با خردورزی و حکمت‌دانی و شکرگزاری طوری بشود که به مقام انبیاء و نبوت برسد. به هر حال وصفی که در این اینجا از لقمان می‌شود، شبیه اوصاف انبیاء است و این نشان می‌دهد که ما می‌توانیم به چنین جایگاهی فکر کنیم و به آن طمع داشته باشیم.

مسیر حکمت از شکر می‌گذرد

هر کدام از انبیاء در قرآن به گونه‌ای معرفی شده‌اند. آنچه که بر اساس آن حضرت لقمان بزرگ می‌شوند و از منظر خدا انسان بلندمرتبه‌ای می‌شود، حکمت او است. آنچه که قدر انسان را بالا می‌برد، حکمت است و البته حکمت با شکر تعریف می‌شود. در مورد شکر در سوره‌های طوا سین و زمر می‌توان بررسی کرد. شکر و حکمت مقوله‌های عظیمی هستند و در این سوره بین این دو رابطه برقرار کرده است. گویی می‌گوید هر کسی می‌خواهد حکیم شود، شاکر شود.

در واقع مسیر به بدست آوردن حکمت را شکر می‌داند، چرا که حکمت در حال تفصیل پیدا کردن است، این حکمت حاصل مصدر است و اگر بنا شد کسی طی طریق برای حکیم شدن داشته باشد باید از شکر شروع کند و از کفر برائت داشته باشد.

وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنْ اشْكُرْ لِلَّهِ وَمَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ (۱۲)

تعابیری مانند این تعبیر که «وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ» در واقع شاخص می‌دهند. هر چقدر انسان به سمت شکر پیش برود، تواضعش بیشتر می‌شود. انسان هر چقدر به سمت شکر و حکمت پیش برود، فقرش به خدا بیشتر می‌شود و هر چقدر به سمت کفر رود، ادعای او بیشتر خواهد شد و منم منم‌هایش بیشتر!

اینکه در اینجا گفته شده است «فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ» در واقع صورت استدلالی فرد را برای ما واضح می‌کند که در ذهن فرد غنی و حمید بودن خدا خیلی مهم نیست. نه خدایش غنی است و نه حمید است، پس چه کسی غنی و حمید است؟ مثلاً فلانی یا فلان چیز غنی است و آنچه برایش حمید است مثلاً لهووالحدیثی است. چیزهای دیگری برایش زیباست. کسی که اهل شکر باشد، خدا برای او غنی حمید است.

توجه به صفت غنی حمید، خیلی مهم می‌شود. هرچقدر انسان به حکمت نزدیک شود، شاخصه‌اش تجلی اسم غنی حمید است و البته این موضوع با محسن ارتباط دارد. حمد و حسن از یک جریان هستند چون حمد بروز حسن است و محسن کسی است که حمد را از خود تجلی می‌دهد. به وسیله این آیه مشخص می‌شود که لقمان «من المحسنین» است. کسی که «یشکر» است تجلی دهنده غنی حمید است.

شاخصه‌های اصلی احکام حضرت لقمان

وَإِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَهُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ (۱۳)

«وَهُوَ يَعِظُهُ» یعنی این موعظه‌ها پیوسته در طول زندگی حضرت لقمان جاری بوده است و اینگونه نبوده است که موعظه‌ای گفته باشد و رفته باشد، حتما در پاسداشت این موعظه‌ها جریانی داشته است. به همین دلیل کتاب جناب ری شهری که روایاتی در مورد حضرت لقمان جمع‌آوری شده است را مطالعه کنید. با مطالعه آن متوجه می‌شوید که مجموعه‌ای از مواعظ ایشان در روایات آمده است و موجود است و این‌ها به عنوان نماینده آن مواعظ هستند. گویی خدا آمده است و شاخصه‌های اصلی احکام حضرت لقمان را در این بندها ذکر کرده است.

- شرک

مثلاً وقتی شرک را مطرح می‌کند، ممکن است ده‌ها حالت موعظه مطرح شده باشد. که این هم خیلی خوب است که آن کتاب را برویم ببینیم و بگوییم اگر به کسی بخواهیم بگوییم شرک نداشته باش، چگونه می‌تواند حرف بزند. در واقع این‌ها خطوط کلی مواعظ است که اولین محور آن شرک است. این آیه دلالتی است برای اینکه شرک در تقابل با شکر است و ضد شکر و برهم‌زننده شکر است. چون وقتی ظلم عظیم می‌شود، یعنی تاریکی. چون ظلم با تاریکی تعریف می‌شود یعنی ندیدن‌ها، تاریک بودن‌ها، تعدی کردن‌ها.

انواع ظلم داریم، ظلم به نفس، ظلم به غیر، پس شرک، شکر به هم ریخته است. چون جای کاف و را بهم ریخته است! ساختاری به هم ریخته که اول عمل را انجام می‌دهد و بعد فکر می‌کند. ما معمولاً در شرک به دنبال بتی می‌گردیم. مثلاً می‌گوییم شرک یعنی داشتن بت اما وقتی بررسی می‌کنیم می‌بینیم خداپرست هم نیستیم! پس اگر نه

مشرکی و نه موحد پس این چه مدل زندگی کردن است؟! هر کسی دچار ظلم است رایحه‌ای از شرک در او وجود دارد. شرک ظلم عظیم است یعنی همه ظلم‌ها را در خودش احاطه می‌کند. عظیم را یکبار می‌گوییم خیلی بزرگ است یعنی هیچ چیزی به اندازه او نمی‌رسد. یک مرتبه می‌گوییم آنقدر بزرگ است که همه را در دل خود جای می‌دهد. باید کاری انجام دهیم که از ظلم بزرگ یعنی شرک نجات پیدا کنیم که راهش شرک است.

اولین نگرانی حضرت لقمان برای فرزندش و برای ما (که اگر قابل باشیم فرزندان ایشان هستیم) این است که بچه‌ها مراقب باشید، شرک خیلی مهم است! مراقب باشید در زندگی ردپایی از شرک به وجود نیاید. اگر شرک را نفهمیدی، ظلم نداشته باش و اگر نفهمیدی کفر نداشتن را نفهمیدی یعنی شکر داشته باش!

با استفاده از اشتقاق اکبر، «شین» «راء» «کاف» می‌شود «شرک» و «ش» «کاف» «راء» می‌شود «شکر». شرک را معادل ظلم گرفته است. ظلم ریشه ظلمت نیز هست. نبودن است، چیزی نیست. ظلم را به این معنا که ریشه ظلمت است نیز می‌توان گرفت. وقتی ریشه را ظلمت بگیرید یعنی چیزی باید باشد و نیست. باید تفکر باشد نیست. باید رجوع به عقل باشد که نیست. این‌ها را ظلم گویند. چون بنا به نظر امیرالمؤمنین (علیه السلام) در خطبه ۱۷۶ سه مدل ظلم داریم. یکی ظلم به نفس است که در واقع همان تعدی به نفس می‌شود. «تعدی به نفس» یعنی کسی که قدر خودش را نمی‌داند و به خودش ضرر می‌رساند. ظلم دیگری داریم که به دیگران ضرر می‌زند که به آن «بغی» می‌گوییم. یکی از مدل‌ها را که به طور واضح می‌گویند «شرک» است، خاصیت شرک این است که فرد را در یک حیرت و چندگانگی می‌برد و محور تصمیم‌گیری‌هایش واحد نیست. یعنی هوای نفسش را هم قبول دارد. خدا را تبعیت می‌کند اما گاهی هوای نفسش را می‌پذیرد. البته به این‌ها شرک خفی گویند و شرک جلی را بت پرستی یا اوئان گویند. اینجا وقتی حضرت لقمان به فرزندش شرک را مطرح می‌کند، مسلماً بحثش شرک خفی است. فرزند لقمان مثل پاره تن اوست و گویی مسلمانی با مسلمان دیگری حرف می‌زند. با آدمی فطری حرف می‌زند و معلوم است که شرک خفی است و نه شرک جلی.

اولین نگرانی که فرد در زندگی برای خود و فرزندانش باید داشته باشد، موضوع شرک است. یعنی منبع تصمیم‌گیری انسان در زندگی باید واحد باشد، در هر موردی و در هر حالتی. در هر کاری، کارهای بلند، کارهای کوتاه و واکنش‌های لحظه‌ای. شما چرا این لبخند را زدی؟ باید بتواند بگوید برای رضای خدا! شکر می‌شود طبق این نظام یکپارچه تحت ولایت خدا رفتن، یعنی یک ساحت هم واحد داشتن در پذیرش ربوبیت الهی.

در اینجا شکر می‌شود یکپارچه بودن زندگی و در خدمت خدا بودن است. شرک به هم ریخته شدن این است. اینکه یکبار طبق نظر خدا کاری انجام می‌دهد و یکبار طبق نظر خودش.

یکی از مسیرهای شکر، قدر دان پدر و مادر بودن

وَصَيَّنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْنًا عَلَى وَهْنٍ وَفِصَالُهُ فِي عَامَيْنِ أَنْ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ إِلَى الْمَصِيرِ (۱۴)

وصیت خدا در حوزه والدین وصیت عجیبی است و ربطش به «أَنْ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ» خیلی اهمیت دارد. در اینجا شکر دیگری را مطرح می‌کند. نوعاً افراد پس از ازدواج ارادت‌هایشان نسبت به پدر و مادرهایشان بیشتر می‌شود. به دلیل اینکه خودشان پدر و مادر می‌شوند و احساسشان به پدر و مادر رقیق‌تر می‌شود. برخی هم احساساتشان کمتر می‌شود به این دلیل که دارای ظلمی هستند و این ظلم حالت تاریکی است و انسان نمی‌داند که چه کار باید بکند و صدا به صدا نمی‌رسد و خیلی از کارها را که باید انجام دهد یا نمی‌بیند یا نمی‌شنود. یعنی عدم سمع و بصر را ظلم می‌گویند. نوعاً خیلی از کارها را به طور طبیعی در زندگی انجام می‌دهیم. به هر حال ما آدم‌های خوبی هستیم اما اگر مثلاً بگوییم طبق آنچه لقمان موعظه کرد، طبق آن قصد می‌کنیم که خدا را شکر کنیم و قدر دان پدر و مادرمان باشیم، به حکمت نزدیک می‌شویم. یعنی هم قدر پدر و مادر را دانسته‌ایم و هم مسیر حکمت را طی کرده‌ایم! اگر کسی بگوید من می‌خواهم به حکمت برسم، فقط یک کار به من بگوئید، می‌گویند قدر پدر و مادرت را بدان! (این قاعده برای کسانی که پدر و مادرشان در قید حیات نیستند نیز صادق است).

«قدر دان بودن» یعنی خودت را در خدمت آنها قرار بده. برخی از خانم‌ها یا آقایان بعد از ازدواج نسبت به پدر مادرهای یکدیگر حساسیت دارند و این خیلی اشتباه است. در برخی ازدواج‌ها، پدر و مادرها به حاشیه می‌روند و این کار اشتباهی است. کاری به بحث شرعی آن ندارم که ولایت همسر و وظایفی که فرد نسبت به همسرش دارد اولی است و این قطعی است. اما قدر دان پدر و مادر بودن، نباید کمرنگ شود. برخی آن را کمرنگ می‌کنند و برخی هم پدر من و پدر تو می‌کنند! در حالیکه بعد از ازدواج پدر و مادرها یکی می‌شوند و تو و منی دیگر وجود ندارد. اگر ما شدیم، دو تا پدر پیدا می‌کنند و دو تا مادر. در واقع باید با هم کاری را انجام دهیم و مسیر حکمت، قدر دانی از پدر و مادر است. و جالبی آن این است که همه می‌دانیم هر کسی پشت پدر و مادرش باشد، هم توفیقات دنیایی به او روی می‌آورد و هم توفیقات آخرتی اما گاهی این‌ها را فراموش می‌کنیم و یا موانعی مانند بدرفتاری‌ها ایجاد می‌شود. گاهی بدرفتاری‌های این بزرگوران ما را از این فیض دور می‌کند. هر کاری خواستند بکنند! شما کاری نداشته باشید! خیلی وقت‌ها ما خود را از حکمت و شکر محروم می‌کنیم، به دلیل بدرفتاری‌های آنها. آنها اسبابی برای رسیدن ما به

حکمت هستند. در شرع به یکسری رفتارها اشاره شده است که اگر انسان‌ها آن رفتارها را انجام دهند، به خیرات کثیر می‌توانند برسند.

آیه ۱۴ و ۱۵ برای پدر و مادر خیلی ارزش قائل شده است.

زرنگی و خوش اخلاقی و سعه صدر داشتن همه کارها را درست می‌کند. به هر حال پدر و مادر ممکن است توقعاتی داشته باشند که فرد نتواند آنها را اجابت کند. در واقع سعه صدری می‌خواهد که انسان به هم نریزد. این به هم نریختن او را به حکمت می‌رساند. باید کاری کرد که جذابیت داشته باشد و این با خوش اخلاقی است. خیلی وقت‌ها خیلی کارها را انجام می‌دهد اما ثمری ندارد. گاهی ساعات سرزدن مهم می‌شود. پدر و مادر هستند و روی دقایقشان هم حساب می‌کنند. اینکه مثلا هر روز ساعت هشت به آنها زنگ بزنی، اینکار را انجام بده. این کارهای خرد خرد را انجام باید داد تا مجبور به پرداخت هزینه‌های بیشتر نشود. چگونه می‌توان بدون هزینه کردن دل‌ها را خوش کرد؟ شکر یعنی شش دانگ حواست به پدر و مادرت باشد.

اگر انسان شش دانگ حواستش به پدر و مادرش باشد، زن و بچه‌اش هم در آن شش دانگ جا می‌شوند! به من ثابت شده است که کسانی که به پدر و مادرشان توجه ویژه‌ای ندارند، به همسرشان هم توجه صوری یا زوری دارند. برای اینکه دعوا و اختلاف نشود، توجه دارند و این توجه اثر عمیقی نخواهد داشت. اگر این توصیه حضرت لقمان برای ما جا بیافتد و بتوانیم پدر و مادر داشته باشیم، خیلی خوب است. اساسا جامعه و مردم باید پدر و مادر داشته باشند. یک مرتبه می‌بینید که قومی پدر و مادر دارند اما در واقع پدر و مادر ندارند! بزرگترین آسیب هر امتی فقدان پدر و مادر در جامعه است، یعنی روابط پدری و مادری در آن جامعه به شدت تضعیف می‌شود. من باید شأن فرزندی‌ام را رعایت کنم و او حس پدری‌اش را ابراز کند. مثلا اگر پولی به شما می‌دهد با افتخار بپذیرید چون او در حال ابراز حس پدری‌اش است.

اگر آدم‌ها یاد بگیرند توسط پدر و مادرشان پیوسته فرزندی کنند، روحیه تواضع در جامعه گسترده می‌شود و اگر این روحیه را نداشته باشند، روحیه استکبار در جامعه شکل می‌گیرد. پدر و مادر مانع انفجار یک خانواده و جامعه می‌شوند.

وقتی انسان به وسیله کاری صفتی در او شکوفا می شود، از پس کارهای دیگر هم بر می آید. مثلاً وقتی انسان صفت تواضع در او فعال شد، این تواضع در همه جا بروز پیدا می کند. چون مجاورت و قرین بودن انسان با پدر و مادرش زیاد است، احتمال صفت شدنش زیاد است چون صفت وقتی اتفاق می افتد که استمرار داشته باشد.

در روایتی عجیب از امام صادق (علیه السلام) می فرمایند که تواضع، سرچشمه همه خوبی هاست.

اینکه پدر و مادر از ما راضی باشند، خیلی به شیوه رفتاری ما وابسته است. اگر پدر و مادر راضی نیستند و گله هایی از ما دارند، باید تبدیل به دعاهایی شود که ما باید انجام بدهیم. دعا کنیم و به دنبال راه حل بگردیم و بتوانیم دل شان را بدست آوریم. به هر حال ممکن است پدر و مادر جزئی از آیه ۱۵ باشند که خود آیه راهکار می دهد.

تبعیت و الگوبرداری از «مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ..»

وَإِنْ جَاهِدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا وَاتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ (۱۵)

«فَلَا تُطِعْهُمَا» یعنی نباید با پدر و مادر در مخالفت حکم ولی و شارع هم راستا شد. اما هم راستا نشدن به معنای پرخاش به آنها هم نیست! می توان با کسی هم راستا نشد اما با آنها به خوبی رفتار کرد. «صَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا» یعنی هم صحبت شدنشان به صورت معروف باشد.

اطاعت به هم راستا بودن است و تبعیت به معنای تابع بودن. تابع بودن بر روی جزئیات و الگوبرداری کردن می رود. کسی لازم نیست از پدر و مادرش الگوبرداری کند، باید از «مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ» الگو گرفت. کسی که آخرت گراست.

خداوند در جایی از قرآن کریم می فرماید ما یک موعظه بیشتر نداریم و حضرت لقمان در اینجا این موارد را تفصیل می دهد. یعنی همه مواعظی که می آید، همه ذیل قیام لله است. این ها ذیل همان بحث قیام لله است.

در اینجا پیدا کردن «من اناب» خیلی مهم می شود. کسی که مبنای کارهایش یقین به آخرت است. این شبهه ای که در ذهن نسبت به پدر و مادر ایجاد می شود، حتی به فرض داشتن پدر و مادر خیلی خوب هم باید تبعیت شما از «من اناب» باشد!

پدر و مادر خیلی عجیب هستند و منجر به افزایش توفیقات انسان در همه امور می شوند.

لطیف خبیر

يَا بُنَيَّ إِنَّهَا إِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ (١٦)

وقتی اسماء الهی در سوره‌ای می‌آیند سوره را به جریان حمد و حسنی زینت می‌دهند، وقتی انسان آخرت گراست، یعنی برای هر کاری که به آن اعتقاد دارد در حال جلوه اسم لطیف و خبیر خداست و اگر از این غفلت کرد یعنی اسم لطیف خبیر خدا را از خودش دفع می‌کند.

لطف به حالتی گفته می‌شود که در عین حال یک کاری انجام می‌شود اما نامحسوس انجام می‌شود. چیزی که نامحسوس است. کسی احساس تنفس کردن را در حالت عادی ندارد و این حالت لطف است. دیده نمی‌شود اما هست. در عین حال که لطیف است، هر بروزی که دارد ثبت و ضبط می‌شود و این ترکیب لطیف و خبیر است. گویی اینجا دوربین‌هایی است که ما نمی‌بینیم اما همه کارهای ما را رصد می‌کند و ثبت می‌کند. این می‌شود «لطیف خبیر».

یعنی هیچ چیزی مخفی نمی‌شود.

ای پسرم اگر کوچکترین حالتی از انسان بروز کند، در هر جای این عالم باشد، گم نمی‌شود. از این موعظه آخرت‌گرایی در می‌آید.

موعظ مربوط به نظام‌سازی

يَا بُنَيَّ أَقِمِ الصَّلَاةَ وَامْرُؤًا بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأَصْبِرْ عَلَىٰ مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَلِكُمْ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ (١٧)

سر هر «یا بُنَيَّ» اینها مقطع‌بندی می‌شود. موعظه دوم راجع به آخرت و آخرت‌گرایی است. هر آنچه مربوط به آخرت و آخرت‌گرایی است.

وقتی در آیات بررسی می‌شود «اصْبِرْ عَلَىٰ مَا أَصَابَكَ» تبدیل به محبتین می‌شود. هر کدام از این‌ها بعدا تبدیل به صفتی می‌شود. «وَأْمُرُ بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ» تبدیل به صالحین می‌شوند. «أَقِمِ الصَّلَاةَ» بعدا می‌شود «مصلین». در اینجا فقط نظام فعلیت را می‌گوید و اینها می‌شوند صفاتی که انسان در نظام‌سازی توحیدی باید از خودش بروز دهد تا حاکمیت دینی در جامعه جاری شود. این‌ها می‌شود حاکمیت دینی. دسته سوم موعظه‌ها مربوط به اموری می‌شوند که مربوط به نظام‌سازی است.

رابطه‌سازی

وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ (۱۸)

توحید، آخرت‌گرایی، نظام‌سازی و در نهایت روابط مطرح می‌شود. در روابط «لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ» را مطرح می‌کند. «وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا» این حالتی از بخل را نشان می‌دهد، این است که فرد فکر می‌کند خبری است و به واسطه آن فخر فروشی هم می‌کند (كُلُّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ). در روابط نباید در هیچ حالتی احساس علو و بالاتری نسبت به دیگران داشته باشیم.

سبک زندگی

وَأَقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَاعْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ (۱۹)

شاید نزدیک‌ترین واژه به سبک زندگی، «مشی» باشد. «وَأَقْصِدْ فِي مَشْيِكَ» یعنی در هر مشی‌ات خدا را قصد کن. برخی آن را میانه‌رو می‌گیرند اما قصد دار بودن معنای بهتری است. یعنی در هر کاری بلد باش که قصد کنی! کسی که بلد باشد قصد کند، نمی‌تواند گناه کند. یعنی کسی نمی‌تواند بگوید من قصد خدا را کردم و ناسزا گفتم. کسی بلد باشد قصد کند، تقوا را در خودش نهادینه می‌کند. اگر کسی با تقوا نباشد، دچار ضعف در قصد است.

«إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ» تمام خوبی‌ها به گفتگو باز می‌گردد. اینکه صوت حمیر با توجه به بلندی آن است یا بی‌جهت بودن آن و... تعابیر مختلفی است که همگی ممکن است. خود لحن خیلی مهم می‌شود. همه احساسات انسان به واسطه لحن منتقل می‌شود و همه احساسات بد نیز به وسیله لحن اتفاق می‌افتد که به آن صوت گویند. آدم‌ها حرف خوب می‌زنند اما با لحن بد آن را می‌گویند. به تجربه برای ما ثابت شده است که اگر کسی فقط لحنش را کنترل کند، هیچ اختلافی بین او و دیگران ایجاد نمی‌شود و نوعاً این در رصد افراد نیست و البته این خطر بزرگی است.

تنها جایی که در قرآن مباحث اخلاقی به این شکل مطرح شده است، همین سوره است. در قرآن مباحث اخلاقی که در جاهای دیگر هست، به این معنا نداریم. در واقع اگر کسی بخواهد در حوزه اخلاق دینی کار کند، جای آن همین آیات است.

موعظ حضرت لقمان:

- ۱- نفی شرک و بحث توحید
- ۲- آخرت‌گرایی
- ۳- جریان‌سازی و نظام‌سازی
- ۴- تعاملات و روابط
- ۵- سبک زندگی

شاخص در سبک زندگی، لحن قول است که بسیار عجیب است. در اصلاح باید گاهی روی یک صفت تمرکز کرد.

اگر کسی از نظر اخلاقی «لا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا» شد حتما در زندگی بخیل نخواهد شد. احساس خودبزرگی نداشتن فرد را از بخیل بودن نجات می‌دهد.

برای همه کسانی که به جهان تشیع خدمت می‌کنند، صلواتی ختم بفرمایید.

- برای سلامتی خودتان و همه کسانی که در مسیر قرآن و اهل بیت (علیهم السلام) مشغول فعالیت هستند و جهاد می کنند، صلواتی بفرستید.
- هر کسی هر حاجتی دارد که منجر به هدایت خودش و دیگران می شود، جهت برآورده شدن آن، صلواتی ختم بفرماید.
- برای اینکه هر دعایی که می کنیم و منجر به هدایت خودمان و دیگران نمی شود، استجابت در آنها صورت نگیرد، صلواتی ختم بفرماید!

مرور مواعظ حضرت لقمان

وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنْ اشْكُرْ لِلَّهِ وَ مَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ (۱۲)

اسماء الهی وقتی در سوره ها می آید مثلا در قرآن هر جایی غنی حمید می آید، یکی از مفاهیم ثابت آن بحث شکر است، چه آیات قبلش در مورد شکر گفته باشد و چه نگفته باشد. علتش این است که واژه غنی حمید به بحث شکر مرتبط است، بقیه اسماء نیز به همین ترتیب است. مثلا وقتی می گوید سمیع علیم در مفهوم ذاتی آن بحث دعا وجود دارد. چه گفته باشد و چه نگفته باشد، هر کدام از اسماء با خودشان مطالبی را می آورند. غنی حمید در انتهای سوره هم مجددا تکرار می شود و این نشان از وجود بحث شکر دارد.

وَ إِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَهُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشُّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ (۱۳)

هر زمانی بحث موعظه در قرآن آمد موضوع این است که فرد ارائه طریق می کند در حالیکه خودش طارق است. یعنی خودش راه را رفته است. موعظه اصلا به این شکل نیست که کسی در جایی بنشیند و فرد دیگری را دعوت کند. خودش رونده راه است و موعظه می کند. در واژه موعظه دو نکته وجود دارد؛ یکی اینکه مربوط به طریق است و مسیر و مقصد است و هدایت است و حتما فرد موعظه کننده، خود باید واجد آن صفات باشد. حضرت لقمان توحید را سرمشق زندگی خود قرار داده است و دیده است که توحید مهم ترین مقصد و مسیر است و برای اینکه انسان به توحید دست پیدا کند باید دست از ظلم بردارد. دست از ظلم که بردارد، موحد می شود. بزرگترین مانع در

موحد شدن انسان، ظلم است. برای اینکه بتوان موعظه‌ای داشت و پدر و مادرها بتوانند فرزندان‌شان را موعظه کنند و ارائه طریق کنند، اولین کاری که باید انجام دهند تا موحد شوند این است که باید دست از ظلم بردارند.

وَصَيَّنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْنًا عَلَيَّ وَهْنٍ وَفِصَالُهُ فِي عَامَيْنِ أَنِ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ إِلَيَّ الْمَصِيرُ (۱۴)

جالبی این داستان این است که هر کسی که در مقام پدر قرار بگیرد و دیگران را توصیه به عدم شرک کند، به دلیل اینکه خودش شکور است دیگران را توصیه را می‌کند تا آن را به جا بیاورند.

خداوند به فرزندان دستور می‌دهد که شکر پدر مادرهایی که موحد هستند را به جا آورند. حضرت لقمان می‌گوید: «لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ» و خداوند می‌فرماید «أَنْ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ». همانی که دستور به «لا تشرک» داده است، سزاوار شکر کردن است. اگر موحد نباشد، درجه شکر به آیه ۱۵ تغییر پیدا می‌کند.

وَإِنْ جَاهِدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا وَاتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ (۱۵)

توحیدی که خداوند در قرآن ذکر می‌کند، یک بعد آن به باورها و بعد دیگرش به اطاعت‌ها و یک بعد آن هم به تبعیت‌ها باز می‌گردد. حداقل سه بعد خواهد داشت. بعد باوری که همین نگاه به تسبیح و حمد است و بعد اطاعتی هم‌راستایی با هر کسی است که حکم خدا در اختیار اوست. بعد تبعیتی آن که خیلی جزئی‌تر است و به تبعیت از کسی که موحد است و ولایت دارد باز می‌گردد.

توحید فقط یک اعتقاد نیست و اگر انسانی در مقام تبعیت از غیر خدا اطاعت کند، دچار ظلم شده و مشرک است. این آیات و آیات بعدی به این موضوع اشاره دارد.

اولین بعد موعظ حضرت لقمان در ابعاد وجودی انسان است که مربوط به حق‌گرایی و حق‌گروی و توحید‌گروی است، چه در باور چه در عمل.

بعد اول می‌شود توجه به خدا و تسلیم شدن نسبت به اوامر او، چه در باور، چه در فعل و چه در عمل.

يَا بَنِيَّ إِنَّهَا إِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ (۱۶)

جالبی این آیه است که هر کار کوچکی که انجام بدهی، خدا آن را می آورد (يَأْتِ بِهَا اللَّهُ) او خدایی است که هیچ عملی از منظر او خارج نیست و خود آن عمل را پیش چشم فرد می آورد. جزای آن دیگر سرجایش! و البته خود عمل جزای هر عملی است. اگر کسی یک نفر را خوشحال کرده باشد و به او خیری را برساند، خوشحال کردن او بهترین جزاست که برای او می آورند و اگر کسی را ناراحت کرده باشد، خود آن ناراحت کردن را می آورند و آن هم بدترین جزاست. برای جهنم، خود او کافی است. لازم نیست خدا جهنم را غیر آن عمل قرار دهد. که البته طبق آیات، جهنم چیزی غیر اعمال انسان نیست اما بهشت چون بر اساس فضل است خیلی بیشتر از عمل انسان است. قسمت دوم باوری این است که خدای انسان علم دارد، نه تنها علم دارد بلکه قدرت دارد و انسان از منظر او خارج نیست و هر عملی از دستگاه او خارج نمی شود.

«يَأْتِ بِهَا اللَّهُ»: خدا به اندازه هر عملی برای انسان جلوه می کند. شاید بتوان اینگونه هم گفت اما مهم این است که خدا برای فرد، در حد حرف نباشد! خدایی باشد که از او کار بر می آید.

علاوه بر اینکه لازم است انسان مشرک نباشد و به خدا اعتقاد داشته باشد، اینکه به چه خدایی اعتقاد دارد نیز مهم است. این خدا چه وزن و چه خصوصیتی دارد (البته اینگونه حرف زدن در مورد خدا درست نیست) و به قول سوره نوح بگویم اینکه خدا برای فرد چه وقاری دارد. چقدر خدایش، خداست. این ساحت اول زندگی انسان است که توحید گرایی است. در خود توحید گروی او بحث معاد نیز هست و بحث «اتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ» نیز هست. خودش رسالت و امامت را دارد. اصل توحید آن، دارای امامت و معاد و رسالت و ... است. این بعد اول زندگی انسان است که هم پدر و مادر و هم فرزندان باید از آن بی بهره نباشند و هر قدر هم که پدر و مادر در مقام طاقیت در این بحث قدرت داشته باشند، می توانند فرزندانشان را به این سمت سوق دهند.

این یک مسیر کاملاً دلی است و انسان موحد است که می تواند بقیه را به سمت خدا هدایت کند و اگر موحد نباشد، نمی تواند موعظه کند.

این سطح اول. می خواهیم چهار سطح از ابعاد انسان را بینیم. بعد اول می شود اتصال به غیب و اتصال به منبع و آنچه که به آن می گوئیم خدا. این مهم ترین بعد زندگی است که اگر در مورد آن رزق نرسد و در موردش مطالعه نشود و فرد آن بعد را مسکوت بگذارد، مثل این است که فقیر است و هیچ چیزی ندارد. بعد دوم، بعد عبودیت است. اینکه باید نسبت به این خدا چه کارهایی انجام داد.

يَا بُنَيَّ أَقِمِ الصَّلَاةَ وَامْرُؤًا بِالْمَعْرُوفِ وَانَّهُ عَنِ الْمُنْكَرِ وَاصْبِرْ عَلَيَّ مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ (۱۷)

ظاهراً طبق این آیه آنچه در عبودیت مهم است، آموزش اقامه نماز به فرزندان، امر به معروف و نهی از منکر و مقاوم بودن و استمرار داشتن در کارهاست که را باید آموزش داد. برای فرزندان ایتاء زکات تبدیل می شود به این ها یعنی امر به معروف و نهی از منکر مصداق ایتاء زکات برای آنها می شود. چون فرزندان هنوز قوه اقتصادی ندارند اما می توانند با دیگران حرف بزنند و دلالت های خیر دهند. می توانند امر به معروف کنند یا واسطه خیر شوند یا مانع منکری شوند و این ها می شوند همگی جزئی از ایتاء زکات. چون در آیات اولیه آمده بود که محسنین کسانی هستند که می توانند ایتاء زکات و اقامه زکات داشته باشند.

اگر توان امر به معروف را در کودکی فعال کردیم، می توانیم امید داشته باشیم که اگر پولی هم بدست آورد، در مسیر خدا خرج کند. در واقع امر به معروف و نهی از منکر گویا مقدمه ایتاء زکات است و بعداً می بیند که ایتاء زکات چقدر مقامش بالا می رود که می تواند امر به معروف و نهی از منکر را پوشش دهد. ایتاء زکات مفهومی می شود که بعداً همه مفاهیم «أَمْرٌ بِالْمَعْرُوفِ وَانَّهُ عَنِ الْمُنْكَرِ وَاصْبِرْ عَلَيَّ مَا أَصَابَكَ» را می تواند در دل خودش داشته باشد. یکی هم بحث صبر است. در مسیر عبودیت انسان با مشکلاتی مواجهه می شود که باید آنها را تحمل کند و البته ایجاد عزم و عزم داشتن مهم است و نه صرفاً تحمل کردن. اینکه انسان بداند کار با استمرار و جدیت به پیروزی می رسد و بدون استمرار به نتیجه نخواهد رسید.

صبر از لوازم ایتاء زکات می شود. چون از سویی مالش کم می شود و از سویی خودش و حتماً باید صبر داشته باشد. اغلب کارهایی که به نتیجه نمی رسند، به خاطر نداشتن صبر است. کاری را باید ده بار انجام دهیم تا به نتیجه برسد، هشت بار انجام می دهیم یا نه بار. به هر حال باید ده بار انجام می شد تا به نتیجه می رسید.

این بعد و قلمرو دوم است که مربوط به جلوه های اطاعت و عبودیت اوست و مربوط به چیزهایی می شود که خداوند امر کرده است در خصوص اوامر و نواهی شرعی که باید انجام دهد.

این توصیه هایی که شده است، مربوط به بعد از بلوغ است مثلاً سن دبیرستان و دوره سوم رشد. نوجوانی است. بیشتر جزئی از حسن گزینی است.

ایتاء زکات می تواند در بردارنده کل مفهوم امر به معروف در تمام قرآن باشد. حتماً کاری که می کند باید ایجاد معرفی کند یا جلوی منکری را بگیرد و گرنه به آن انفاق نمی گویند. صرف بذل مال را انفاق نمی گویند و این عین

نفاق می‌شود! «انفاق» عبارت است از پر کردن شکاف‌های جامعه که می‌شود به عبارتی امر به معروف و نهی از منکر و این شکاف پرزن است. بهزهر حال این نکته مهم است که بچه‌ها از خودشان خرج کنند. از زبان و امکانات و دارایی‌هایشان در جهت معروف خرج کنند. اینکه بتواند حرفی را بزند و اگر جایی خلافی را دید، بتواند برود و بگوید یا بتواند برای مثلا اربعین پیشنهادی بدهد و زبان گفتن داشته باشد. در واقع سوق دادن افراد برای فعالیت‌های اجتماعی و برای معروف سازی و جلوگیری از منکر، از وظایف پدر و مادر در سن نوجوانی است و بهترین محیط‌ها مسجد و مدرسه است.

بعد سوم می‌شود:

وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرْحًا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ (۱۸)

اولی شد، توحید.

دومی شد، بحث‌های مرتبط به عبودیت و بحث‌های شرعی.

بعد سوم مربوط به تعاملات اجتماعی و روابط است و البته نه اینکه این‌ها خارج از عبودیت باشد. آنچه به عنوان اخلاق می‌شناسیم، در آیه ۱۸ ذکر شده است و البته این‌ها جزئی از مصادیقش است و هر کدام از این‌ها می‌تواند شعبه‌های زیادی داشته باشد.

وَأَقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَاعْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ (۱۹)

بعد چهارم به سبک زندگی باز می‌گردد. هر کدام از این‌ها گروهی را درگیر می‌کند.

وقتی ساحت اعتقادی را مطرح می‌کنید به امامت و مسائل باوری باز می‌گردد. ولایت فقیه و مرجعیت می‌رود ذیل آیه ۱۷ و در آیه ۱۸ انواعی از مشارکت‌ها و ابعاد اجتماعی را می‌گوید و در آیه ۱۹ استعداد‌های درونی و شغل‌ها و ابراز توانمندی‌های فردی، شاکله و هر کدام از اینها فضایی پیدا می‌کند.

چهار بعد را از این آیات می‌توانیم بدست آوریم که هر کدام ما را از بیرون می‌تواند با جریاناتی مواجهه کند.

مبحث توحید مثل روحی در همه اینها جاری است. اولی که توحید است، یکی از چهارتا نیست. چهارمی سه تاست. بعدی است که غلبه دارد و در آیات بعدی این را به وضوح متوجه می‌شوید.

از آیه ۲۰ تا به آخر بحث توحید و عبودیت و شرع و اخلاق و بحث سبک زندگی را از این آیات بدست آورید.

فرضا می خواهید نقش لقمان را بازی کنید. اعتقادی را به شما داده اند و از شما می خواهند آن را در این چند ساحت بریزید. توحیدش را بگویید و بعد بگویید در شریعت چگونه می شود و چگونه تبدیل به اخلاق می شود و در سبک زندگی چگونه باید آن را نشان داد:

آیات ۲۰ و ۲۱ را تبدیل کنید و به فرزندان بگویید. لقمان گفت که شما یاد بگیرید و به فرزندان بگویید:

أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً وَمِنَ النَّاسِ مَن يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ (۲۰)

وَإِذَا قِيلَ لَهُم اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانَ الشَّيْطَانُ يَدْعُوهُمْ إِلَى السَّعِيرِ (۲۱)

تسخیر آسمان و زمین مهم است و خداوند کاری کرده است که انسان بتواند اینها را به خدمت بگیرد و خورشید و ماه را به خدمت بگیرد. به طور معمول فصلها اینگونه است که یکبار در سال گندم رویش دارد اما به دلیل تسخیر چندبار در سال می تواند رویش داشته باشد. خیلی از کارها را می توان در این عالم دست برد. فکر خوب بکنید، انسانی که تسخیر دارد و می تواند کلی کار خوب انجام دهد. مفهوم تسخیر مفهوم خوبی است. مفهوم تسخیر به معنای بهینه استفاده کردن از امکانات زمین و آسمان است و اگر کسی قوانین آن را بداند به بهترین وجهی می تواند از آن استفاده کند.

«أَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً» شما بدانید یکسری نعمت های باطنی داریم و یکسری نعمت های ظاهری. ظاهری همانی است که همه می بینند مثل سلامتی و امنیت. اما همین ها باطنی هم هستند. هر چیزی هم ظاهر دارد و هم باطن دارد. هر چه هست ظاهر و باطن پر از نعمت است. «أَسْبَغَ» یعنی لبریز و پر و پیمان.

وَمِنَ النَّاسِ مَن يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ (۲۰)

این آیه را هر کسی هر جوری می خواهد بخواند. ای وای «من الناس» با علامت تعجب... من الناس که اینطور است..... یعنی کشمکش می کند و زیر بار حرف خدا نمی رود. «يجادل» یعنی آنقدر آسمان ریسمان می بافند که آخرش حرف خدا را نشنوند. در حالیکه نه علم دارند، نه هدایت و نه کتاب منیر. علم به معنای روشنائی و وضوح است. احاطه دارد اما شبیه نور است. علم بیشتر نزدیک به بیان است. «هدی» یعنی تعیین مسیر تا رسیدن به مقصد. در واقع به مقصد رسیدن است. کتاب منیر کتابی است که نورافشانی می کند و نور می دهد و علم می دهد. جنبه حقایقش می شود، کتاب.

در ازای آن اینکار را می‌کنند: «وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ» اینکه بعد از «ما انزل الله» چیز دیگری نمی‌گوید یعنی ما انزل الله من العلم.. ما انزل الله من الهدی.. و ما انزل الله من الكتاب منیر..!

می‌گویند: «قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا» گرچه دروغ می‌گویند اما قبول! آدم دروغگو حتی وقتی حرف راستی هم می‌زند، دروغ می‌گوید چون دروغگوست! دروغ می‌گویند چون حتی اگر تبعیت از آباء می‌کردند، خیلی وقت‌ها وضعشان بهتر بود. آدم‌هایی که از خدا تبعیت نمی‌کنند، از پدرانشان نیز نمی‌توانند تبعیت کنند و دروغ می‌گویند بلکه از خواسته‌هایشان تبعیت می‌کنند. حتی تبعیت از شیطان نیز نمی‌توانند بکنند! اینها آیاتی است که وقتی این افراد را کنار شیطان قرار می‌دهند. او می‌گوید من از شیطان تبعیت کردم اما اولین کسی که می‌گوید این‌ها دروغ می‌گویند، خود شیطان است! «أَوَلَوْ كَانَ الشَّيْطَانُ يَدْعُوهُمْ إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ».

اینها به بهانه تبعیت از پدرانشان گول شیطان را خوردند و نعمت‌ها را نشناختند و تسخیر آسمان‌ها و زمین را هم ندیدند.

هر پدر و مادری باید خود را در این چهار سطح ببیند و ارزیابی کند تا بفهمد که چقدر در این مباحث ارتقا پیدا کرده است که حالا بتواند بچه‌هایش را در این چهار مورد ارتقاء دهد! یعنی چقدر در این زمینه‌ها طارق شده است که بتواند فرزندانش را موعظه کند.

از مهم‌ترین کارهایی که باید انجام بدهیم، نعمت‌شناسی است. برای تقویت توحید نوجوانان لازم است آنها را به نعمت‌های مختلفی که دارند متوجه کرد.

از کارهایی که برای نوجوانان می‌توان انجام داد این است که محیط‌های طبیعی را به او نشان داد تا او بتواند در محیط‌های خردتر و جزئی‌تر آن محیط را ایجاد کند.

اگر بتوانیم نعمت‌هایی که در اختیار انسان است را به نحوی به فرزند آموزش دهیم که بداند تخریب محیط زیست به چه صورت است، اصلاح محیط زیست چگونه است یعنی او را نسبت به محیط و جوانبش اصلاح‌گر بار بیاوریم می‌شود ساحت دوم. استفاده از مواهب طبیعی و به خدمت گرفتن آنها جهت اصلاح وضعیت جامعه.

خداوند نعمت‌هایی به انسان داده است و بخش عمده‌ای از آن نعمت‌هایی است که در ساحت اجتماع داده است و نوعاً از این نعمت یا خیلی کم استفاده می‌شود یا استفاده نمی‌شود. مثلاً با نعمت اجتماع می‌توانید یادگیری را که طی یک سال اتفاق می‌افتد، به یک ماه تقلیل داد و این کار در کل دنیا در حال انجام است، یادگیری‌های مشارکتی.

شرک که ظلم بزرگ است، از تبعاتش جدال در خداست.

یک مدل جدال را در سوره مبارکه فصلت می‌توان دید. در حال حساب و کتاب است که یک مرتبه دستور می‌آید که ظاهر فرد بر علیه او شهادت دهد! و دست و چشم و ... شروع به شهادت دادن می‌کنند. و این فرد می‌پرسد که چرا بر علیه من شهادت می‌دهید و در آنجا هم نمی‌داند که خدا حاضر است و این آیات عجیبی است. اگر انسان خدا را در دنیا نبیند، بعد از مرگش نیز همینگونه است. جدال در خدا از او کنده نمی‌شود. شناخت خدا معرفت است که اگر در دنیا حاصل شودف شده است و گرنه با همان وضعیت به آن سمت می‌رود. بزرگترین عذاب که در قرآن گزارش داده شده است، عدم شناخته خدا و عدم ارتباط با خداست.

خدا در آیاتی که مربوط به عذاب و جهنم است، نوعا جدال‌های جالبی را گزارش کرده است.

وَمَنْ يُسَلِّمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ وَإِلَى اللَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ (۲۲)

این آیه قائل به نوعی عصمت برای خداست.

وَمَنْ كَفَرَ فَلَا يَحْزَنكَ كُفْرُهُ إِنَّا مَرْجِعُهُمْ فَنُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (۲۳)

کفر در سطوحی دارای تبعات شدید اجتماعی است.

نُمَتِّعُهُمْ قَلِيلًا ثُمَّ نَضْطَرُّهُمْ إِلَىٰ عَذَابٍ غَلِيظٍ (۲۴) وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۲۵)

اشاره به اینکه عدم مراجعه به علم چه حالی را برای فرد ایجاد می‌کند.

لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ (۲۶)

این آیه اشاره می‌کند که اگر کسی خواست پرچم شکر را بلند کند، چگونه باید عالم را ببیند.

وَلَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (۲۷)

این آیه وجه حکمت شکر را بیان می‌کند، اینکه چگونه انسان به حکمت می‌رسد.

مَا خَلَقَكُمْ وَلَا يَعْثُبُكُمْ إِلَّا كَنَفْسٍ وَاحِدَةٍ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ (۲۸)

این آیه سرّ موعظه‌گری انسان را می‌گوید.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُوَلِّجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُوَلِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى وَأَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (٢٩)

این آیه بحث حضور خدا را در هر صحنه‌ای که منجر به برنامه‌ریزی و قصد و عزم می‌شود را، بیان می‌کند.

ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ (٣٠)

این آیه تفوق خدامداری را در زندگی بیان می‌کند.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ الْفُلُوكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِنِعْمَتِ اللَّهِ لِيُرِيَكُمْ مِنْ آيَاتِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ (٣١)

وَإِذَا غَشِيَهُمْ مَوْجٌ كَالظَّلْمِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ فَمِنْهُمْ مُّقْتَصِدٌ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا كَلٌّ خِتَارٍ كَفُورٍ (٣٢)

این دو آیه ظرفیت عالم را برای هدایت انسان بیان می‌کند.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمْ وَاخْشَوْا يَوْمًا لَا يَجْزِي وَالِدٌ عَنْ وَلَدِهِ وَلَا مَوْلُودٌ هُوَ جَارٌ عَنِ وَالِدِهِ شَيْئًا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُم بِاللَّهِ الْغُرُورُ (٣٣)

این آیه زمینه‌های فساد و غرور و شقاوت را در انسان بیان می‌کند.

إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنزِلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ (٣٤)

حوزه‌هایی از علم که انسان باید مشغول باشد و جاهایی که نباید به آن مشغول باشد را مطرح می‌کند. حوزه‌های یقین.

در این اسما حرف‌های زیادی وجود دارد و یک مرتبه تراکم اسما الحسنی بالا می‌رود و جای تأمل است. در یک ستون اسما یادداشت شود و در یک ستون آنچه پیرامون اسما گفته شده و در یک ستون افرادی که مقابل این‌ها هستند، یکی یکی یادداشت شود. دستاوردهای جالبی خواهد داشت.

در این سوره استثناء مطرح می شود که برخی در شرایط اضطرار قرار می گیرند و هدایت هم می شوند. لقمان ها چنین کارکردهایی دارند. خدایرستی ناشی از اضطرار قابل هدایت شدن است. خداوند به انسان این ظرفیت را داده است که حد کرامتش را به لقمان شدن برساند. اگر کسی لقمان نیست، خود را شبیه لقمان کند، لقمانی می شود!

- برای شفای همه بیماران بالاخص کسانی که مد نظر این جمع هستند، صلواتی ختم بفرمایید.

- برای سلامتی زوار اربعین و همه کسانی که به این زیارت مشتاق هستند و توفیقش را پیدا نمی کنند، صلواتی ختم بفرمایید.

روایاتی در مورد حضرت لقمان به دست آمد که بسیار جالب بودند. دسته بندی ای از این روایات را خدمت شما عرض می کنم.

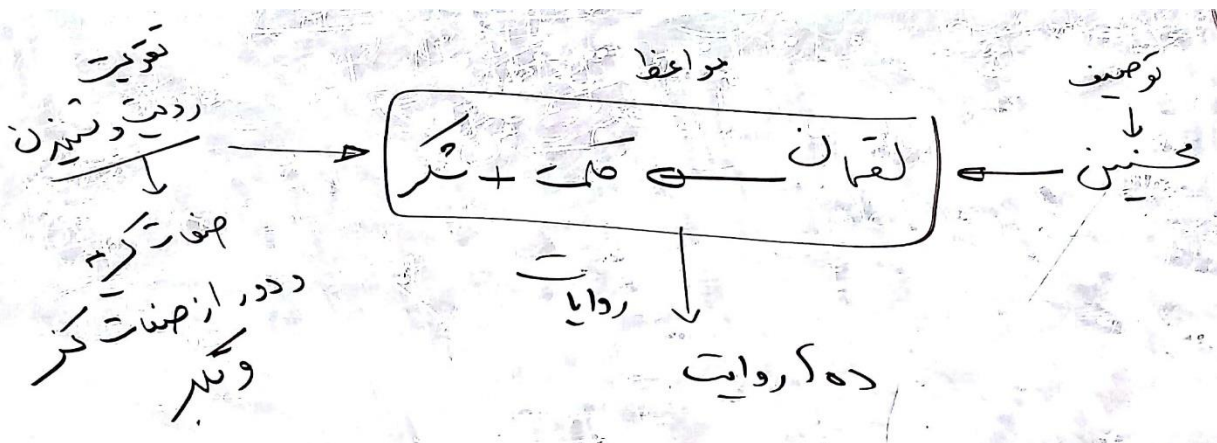
شخصیتی به نام لقمان در قرآن داریم و توصیفی که از او شده است حکمت و شکر اوست. به احتمال زیاد او جزء محسنین قرآن است. اینکه می گوئیم احتمالاً بخاطر این است که ممکن است کسی تشکیک کند. وقتی سوره را می خوانیم در قسمت وسط سوره از ابتدا محسنین تو صیف می شوند و مواعظ لقمان گفته می شود و بحث تقویت رویت و شنیدن و صفات کریمه و دور شدن از صفات کفر و تکبر مطرح می شود. در این مورد جلسه قبل صحبت شد.

روایاتی که از طرف اهل بیت (علیهم السلام) در مورد حضرت لقمان آمده است را بررسی می کنیم. ده ها روایات را مشاهده خواهید کرد که مجموع آن به یک کتاب دوست سیصد صفحه ای تبدیل می شود. مرحوم مجلسی در بحار الانوار و همینطور آیت الله ری شهری این کار را انجام داده اند. دسته ای روایات به صورت تفصیلی در مورد معرفی حضرت لقمان است. در قرآن فقط دو خصوصیت حکمت و شکر را مطرح می کند و روایاتی که معرفی ایشان است به نوعی معرفی حکمت و شکر است و اگر کسی بخواهد در مورد حکمت یا حکمت عملی کار کند، می تواند روایات پیرامون حضرت لقمان را بررسی کند و یکسری خصوصیات را در مورد کسی که دارای حکمت است و شاکر است را پیدا کند.

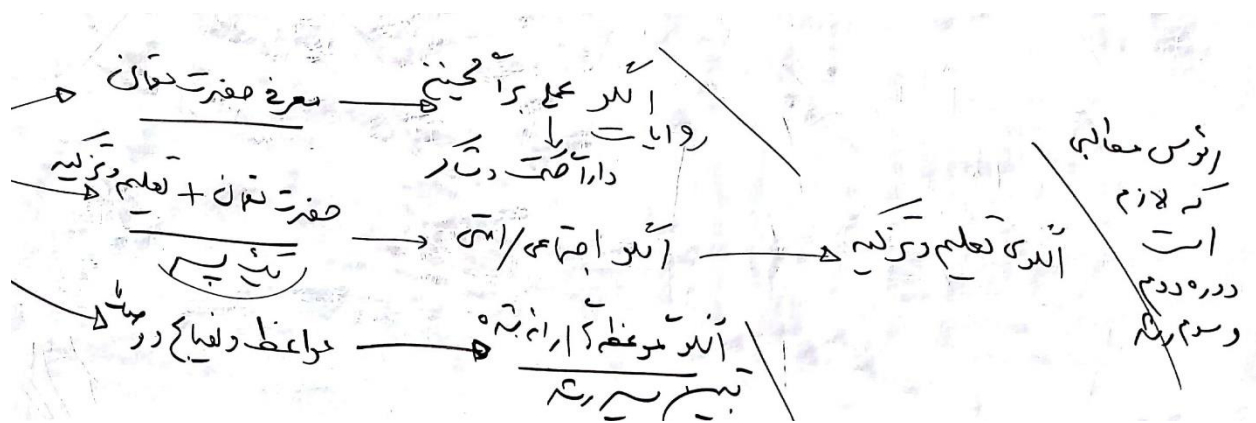
دسته ای از روایات مربوط می شود به مواعظ و وصایا. حضرت لقمان را با پسرش در فضای تعلیم و تزکیه تو صیف می کنند. انسان در دنیا می تواند با داشتن یک فرزند وزیر آموزش پرورش خدا شود!

الگویی می دهد به انسان ها که در حوزه کیفیت کار کنند و خود را ارتقاء دهند، نه با کمیت! انسان لزومی ندارد برای تحول دنیا به دنبال اتفاقات عجیبی باشد. پدری حکیم با فرزندش که او هم حرف شنو است، می تواند الگو ایجاد کند و این خیلی قابل توجه است. کم اتفاقی نیست که ده ها روایات در مورد یک نفر بیاید. بررسی این روایات به ما الگوی تعلیم و تزکیه می دهد.

دیدن این روایات و دسته بندی آنها، به ما رئوس مطالبی را می دهد که در دوره دوم و سوم رشد لازم است افراد داشته باشند.



قسمت سوم روایات به وصایا، نصایح و موعظ باز می گردد که افراد می توانند الگو موعظه های ارائه شده و وصایا را بدست آورند. تبیین مسیر رشد، تقریباً در موعظی که از ناحیه حضرت لقمان ذکر شده است، داروی بسیاری از کج فهمی ها و سبک زندگی های نادرست است.

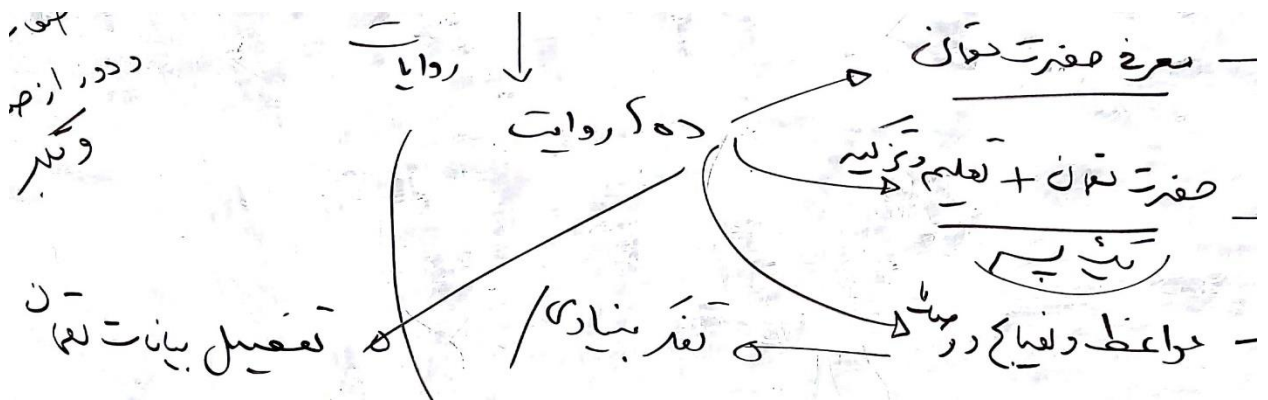


بر اساس موضوع و پیوستگی موضوعات مثلاً نحوه حضور در کلاس، نحوه برخورد با عالم و نحوه پرسشگری، اینها در الگوی تعلیم و تزکیه قرار می‌گیرد. این موارد نوعاً مواردی هستند که حصر دارد و قانون هستند و جزیی از تفکر بنیادی فرد می‌شود. اینها خیلی جالب و مهم هستند.

حراعت و تفصیح در روایات

اتفاق جالبی که در این مجموعه روایات می‌افتد و این از نظر روش‌شناسی مهم است این است که خداوند در قرآن می‌گوید لقمان به فرزندش چنین و چنان گفت اما در روایات صدها روایت وجود دارد و تعداد زیادی نکته گفته می‌شود. آیا لقمان این حرف‌ها را زده است یا این مطالب احکام و عصا زنگی لقمان است؟ پس قرآن عصاره و احکام زندگی لقمان را گفته است و روایات، تفصیل آن را گفته‌اند. این سبک روایات در خواندن قرآن مهم هستند و همه قرآن اینگونه است، تفصیل صفات متقین باید در روایات خوانده شود و این سبک قرآن و روایات است.

حضرت لقمان شیوه تفصیل را بیان کرده است. گویی زمانی ایشان بوده و از قبل کارهایی که کرده، همه قرآن خواندن بوده است و خدا او را نظاره کرده است و تبدیل به جریان کرده است. در واقع حضرت لقمان مفتخر است به خواندن و قرائت قرآن به سبکی که اهل بیت (علیهم السلام) بیان می‌کنند. اهل بیت (علیهم السلام) در واقع بیانات لقمان را دسته‌بندی و فرع‌بندی می‌کنند و در قالب ریخته شده، می‌ریزند.



می‌توانیم به وسیله روایات حضرت لقمان، شیوه مطالعه قرائت قرآن با اتکاء به روایات را داشته باشیم. به وسیله این آیات، روایات را دسته‌بندی کنند و احکام آن را از قرآن پیدا کنند.

تفصیل بیان لقمان سوره مطالعات قرآن با آگاہی برای

خداوند زندگی حضرت لقمان را در پنج دسته موعظه خلاصه کرده و ایشان را با این پنج موعظه معرفی کرده است. تفصیل مشاهده آیات، این موعظه‌هایش شد. زندگی حضرت لقمان تفصیل مشاهدات آیات بود. و خداوند شکر کرد لقمان را، که تفصیل زندگی او را در پنج عنوان بیان کرد! یعنی همان کاری را که لقمان کرد، همان را برای خودش اجرا کرد.

لقمان همه هستی را دید و به چند پیام تبدیل کرد و خداوند نیز همه زندگی لقمان را تبدیل به پنج پیام کرد! اگر کسی شاکر باشد، خداوند شاکر اوست و او را مخفی نمی‌گذارد و چندین برابر آن را برایش انجام می‌دهد.

آیات انتهایی سوره، باورهای حضرت لقمان است که به وسیله موعظه بیان می‌شود. تفصیل آن در موعظه‌هاست. در واقع ساختار فکری اش به گونه‌ای است که وقتی آیات را می‌بیند، تبدیل به موعظه می‌شوند و این‌ها می‌شوند احکامش. در واقع خدا این جریان احکام به تفصیل را اینگونه نشان داد.

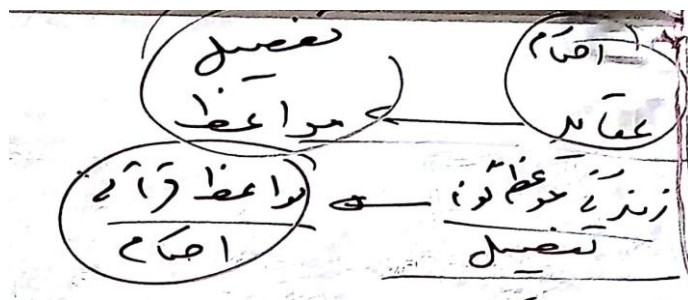
احکام به تفصیل داریم:

- از عقاید به موعظه

- از زندگی موعظه‌گونه به موعظه قرآنی

بر این اساس مشخص می‌شود که خداوند به زبان حال انسان‌ها توجه دارد.

نکته مهم دیگری که به نظر در بحث‌های حضرت لقمان خیلی اهمیت دارد و در روایات آمده است، مطالب مربوط به اهل یقین است. بدیهیاتی که همه می‌دانند و به صورت موعظه آمده است. یکی از مهم‌ترین کارها این است که از این روایات می‌توان معنای یقین را استخراج کرد.



مقایسه آیات اولیه سوره بقره و لقمان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الم (۱) تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ (۲) هُدًى وَرَحْمَةً لِّلْمُحْسِنِينَ (۳) الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ (۴) أُولَئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۵)

این بخش سوره شبیه سوره بقره است. در سوره بقره اینگونه آمده است:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الم (۱) ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ (۲) الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ (۳) وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِن قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ (۴) أُولَئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۵)

بحث ایمان در سوره بقره کمی تفصیلی تر شده است. از نکاتی که مطرح می کند این است که تقوا در قرآن جایگاه بسیار رفیعی دارد. تقوای خالص با همه صفات خوب قابل جمع است و اگر کسی متقی باشد به طور طبیعی در معرض احسان نیز قرار دارد.

بحث ایتاء زکات مربوط به همه خوبی هایی است که در مورد بقیه دارد. همه از خود گذشتگی هایی که فرد در مورد دیگران دارد.

روایات منتخب

قِيلَ لَهُ مَا كَانَ فِي وَصِيَّتِهِ لِقَمَانَ فَقَالَ كَانَ فِيهَا أَلْأَعَجِيبُ وَكَانَ مِنْ أَعْجَبِ مَا فِيهَا أَنْ قَالَ لِابْنِهِ خَفِ اللَّهُ خَيْفَةً لَوْ جِئْتَهُ بِيْرِ الثَّقَلَيْنِ لَعَذَّبَكَ وَارْجُ اللَّهُ رَجَاءً لَوْ جِئْتَهُ بِذُنُوبِ الثَّقَلَيْنِ لَرَحِمَكَ ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع مَا مِنْ مُؤْمِنٍ إِلَّا وَفِي قَلْبِهِ نُورَانِ نُورٌ خَيْفَةٌ وَنُورٌ رَجَاءٌ لَوْ وُزِنَ هَذَا لَمْ يَزِدْ عَلَى هَذَا وَلَوْ وُزِنَ هَذَا لَمْ يَزِدْ عَلَى هَذَا.¹

حضرت بین همه عجایب، عجیب ترین آن را پیدا کرده اند. هر روایتی که از حضرت لقمان ذکر می شود «لابنه» دارد. کلام در حوزه «ابن» منعقد شده است و این ممکن است دلایلی داشته باشد که می توان آن را در خود روایت دید. ممکن است بحث، بحث «ابن» نباشد و ارتباطی که با شاگردانش داشته است، بحث پدری و فرزندی بوده است.

انفاق، صدقه و زکات، هر کدام ناظر به بخشی از عطاء است. در انفاق حتما باید رخنه ای در اجتماع باشد و او بخواهد آن رخنه را پر کند که موضوعش می شود بصیرت اجتماعی و خیلی به سبک سیاسی نزدیک می شود، هر جا می رود باید بصیرت را داشته باشد. وقتی می گوئیم صدقه، صدقه ناظر می شود به ادعاهایی که فرد کرده است و حالا باید اثبات کند که در میدان هست. نشانه صدق ایمان است. زمانی زکات است و مال را از خود دور می کند تا پاک شود. به طهارت رسیدن مهم می شود و اینکه آلودگی ها و کدورت ها برود. لبخندی که به مؤمنی بزنید، هم برای شما انفاق است، هم صدقه و هم زکات. اگر این لبخند جنبه پر کردن حفره ها را داشت و این لبخند می توانست زندگی او را سامان بدهد، می شود انفاق. اگر جنبه این را داشت که شما خودتان به آن لبخند بیشتر نیاز دارید و منجر به پاکی درونی شماست، می شود زکات. فرستنده ای از جانب خداست که از شما چیزی را می گیرد تا شما را پاک کند. زکات به سمت درون است و انفاق به سمت بیرون است و صدقه به سمت هردو است و وسط است.

خَيْفَةً لَوْ جِئْتَهُ بِيْرِ الثَّقَلَيْنِ لَعَذَّبَكَ وَارْجُ اللَّهُ رَجَاءً لَوْ جِئْتَهُ بِذُنُوبِ الثَّقَلَيْنِ لَرَحِمَكَ.

اگر تو خوبی همه عالم را هم داشته باشی، ممکن است عذاب شوی! پس دچار عجب نشو و اگر گناه ثقلین را هم داشتی، از خدا نا امید نشو.

ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع مَا مِنْ مُؤْمِنٍ إِلَّا وَفِي قَلْبِهِ نُورَانِ نُورٌ خَيْفَةٌ وَنُورٌ رَجَاءٌ لَوْ وُزِنَ هَذَا لَمْ يَزِدْ عَلَى هَذَا وَلَوْ وُزِنَ هَذَا لَمْ يَزِدْ عَلَى هَذَا.

¹ تحف العقول ص ۳۷۵

اگر لقمان می گفت اینگونه می گفت و اگر امام صادق (علیه السلام) بگوید، اینگونه می شود. حرف لقمان را زده اند و بعد در شیوه خود شان تبدیل به قانون می کنند و می فرمایند. پس حصر زده اند و آن را تبدیل به قانون کرده اند. هر مومنی در قلبش یک نور خیفه دارد و یک نور رجا، نور نگرانی و نور امید. اگر این دو را بخواهند وزن کنند، یکی بر دیگری نمی چربد.

در زندگی وقتی مسافرت می روید اگر وزن خوف و رجا شما یکی نباشد، بیچاره می شوید! خوف بیش از رجا باعث می شود به جای نصف روزی که باید به فرودگاه بروید، سه نصف روز را هزینه کنید! یا وقت دارید اما ماشینی با پول زیادی می گیرید یا اگر رجا شما بیشتر باشد، آنقدر دیر می روید که به هواپیما نمی رسید و این مربوط به همه کارهای فرد است.

تمام کارهایی که به نتیجه نمی رسد، مربوط به همین عدم توازن خوف و رجا است. این روایت بسیار عجیب است و آموختن آن فرد را آدم عجیبی می کند که به هر آنچه می خواهد می رسد.

بعضی ها کارهایشان به گونه ای است که همه آنها انجام می شود و اگر یک بار انجام نشد، با آن خدا را می شناسد! این خیلی مطلب مهمی است. این روایت خیلی مهمی است و علت عدم توفیق انسان به انجام امور الهی، همین عدم توازن در خوف و رجا است.

در حوزه تزکیه در دوره دوم و سوم، در خوف و رجا می شود بازی و مهارت طراحی کرد. بنده فکر می کنم کسی در این حوزه کاری نکرده است. اینکه در به تعادل رساندن خوف و رجا در هفت سال دوم و سوم کاری کرده شده باشد. دلیلش این است که تبدیل می خورد، بچه ها خوف و رجا را می شناسند اما معلم ها نمی شناسند. خیلی از چیزهایی که برای بچه ها استفاده نکرده ایم، به خاطر نقص خودمان بوده است.

زمانی در بزرگسالی امور مربوط به خودمان را می توانیم تشخیص بدهیم اما امور کوچک را نمی توانیم بر اساس خوف و رجا تشخیص بدهیم و یک دلیل هم این است که در بزرگسالی نمی دانیم جنس خوف و رجا چیست. آیا محبت است؟ کشش است؟ انگیزه است؟ آیا امید نتیجه علم است؟ خوف و رجا نتیجه علم به مقصد است یعنی فرد باید فاصله خودش را تا هر مقصدی با ابعادش ببیند. خوف و رجا درباره خواندن کتاب، این است که بدانم و بتوانم مدت زمان لازم برای خواندن آن کتاب را محاسبه کنم و اگر نتوانم چنین کنم یعنی اصلا خوف و رجا برایم معنا ندارد و مبهم است. دقیقا باید مقصد نقطه یابی شود و توان فرد تا مقصد مشخص شود. هر کسی منظم نیست یعنی خوف و رجا به هم ریخته است. اگر کسی نتواند محاسبه کند، خوف و رجا به هم ریخته است و این خود تدبیر

است. مشاهده خدا در کارهای کوچک و بزرگ می شود، مقصد. اگر کسی خدا برایش موهوم بود، نمی تواند برای فرد مقصد باشد.

روایت ۲:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ (عَلَيْهِمَا السَّلَامُ)، قَالَ: كَانَ فِيمَا وَعَظَ لُقْمَانَ ابْنَهُ أَنْ قَالَ لَهُ: يَا بُنَيَّ، اجْعَلْ فِي أَيَّامِكَ وَ لِيَالِكَ وَ سَاعَاتِكَ نَصِيحاً لَكَ فِي طَلَبِ الْعِلْمِ، فَإِنَّكَ لَنْ تَجِدَ لَكَ تَضِيْعاً مِثْلَ تَرْكِهِ.^۲

در ایام و لیلی و ساعات، نصیبه از طلب علم قرار بده یعنی بهره ای از آن داشته باش، به اندازه ای که هیچ خسارتی را مثل خسارت ترک طلب علم هرگز نخواهی یافت. جایی که دنبال طلب علم نرفته ای، خیلی خسارت کرده ای.

علل الشرائع ابن الوليد عن الصَّفَّارِ عن ابنِ هَاشِمٍ عن ابنِ مَرَّارٍ^۳ عن يونسَ رَفَعَهُ قَالَ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ يَا بُنَيَّ اخْتَرِ الْمَجَالِسَ عَلَى عَيْنِكَ فَإِنْ رَأَيْتَ قَوْماً يَذْكُرُونَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فَاجْلِسْ مَعَهُمْ فَإِنَّكَ إِنْ تَكُ عَالِماً يَنْفَعُكَ عِلْمُكَ وَ يَزِيدُوكَ عِلْماً وَ إِنْ كُنْتَ جَاهِلاً عِلْمُوكَ وَ لَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يُظْلِمَهُمْ بِرَحْمَةٍ فَتَعْمَكَ مَعَهُمْ وَ إِذَا رَأَيْتَ قَوْماً لَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ فَلَا تَجْلِسْ مَعَهُمْ فَإِنَّكَ إِنْ تَكُ عَالِماً لَا يَنْفَعُكَ عِلْمُكَ وَ إِنْ تَكُ جَاهِلاً يَزِيدُوكَ جَهْلاً وَ لَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يُظْلِمَهُمْ بِعُقُوبَةٍ فَتَعْمَكَ مَعَهُمْ.^۴

مجالس خوب را اختیار کن و با آنها نشست و برخاست کن.

اهل ذکر خیراتی دارند که به تو می رسد و عقوبات غیر اهل ذکر نیز می رسد.

معانی الأخبار أَبِي عَنْ سَعْدِ عَنِ الْبَرْقِيِّ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا رَفَعَهُ قَالَ: قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ يَا بُنَيَّ كُنْ عَبْدًا لِلْأَخْيَارِ وَ لَا تَكُنْ وَ كَدًا لِلْأَشْرَارِ.^۵

«عبد بودن» یعنی باعث رنجش آنها نشوی و «و کداً للأشْرار» یعنی اینکه اشرار طبعشان استفاده ابزاری از آدم ها و ولد کردن آنهاست و کاری می کنند که در مسائلشان و تبلیغاتشان این موضوع حتما نمود داشته باشد. ولد حالت منفعت طلبی زیادی دارد. در جمع اشرار تو را به شکل ولد و طعمه می بینند.

^۲ الأمالی (للطوسی)، النص، ص: ۶۸

^۳ (۱) وزان شداد، هو إسماعیل بن مرار، عده الشیخ فی باب من لم یرو عن الأئمّة علیهم السلام و قال روی عن یونس بن عبد الرحمن و روی عنه إبراهیم بن هاشم.

^۴ بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۱، ص: ۲۰۱

^۵ بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۷۱، ص: ۱۸۶

انسان وقتی وارد جمع‌های خوب می‌شود، باید توقعاتش را کم کند. هر جایی توانستی خودت را برده کنی، آنجا اختیار هستند. برای ازدواج یک ملاک داشته باش، اگر می‌توانی کامل در خدمتش باشی بدون هیچ توقعی ازدواج کن.

برخی از روایات مثل این روایات خیلی جاها آمده است. و همه هم با همین عبارت است «عَبْدًا لِلْآخِيَارِ» و «وَلَدًا لِلْأَشْرَارِ».

باتوجه به آنچه در این روایت دیدیم، بهتر است یک بار که قرآن می‌خوانیم، واژه «عبد» و «ولد» را در کل قرآن ببینیم و نگاه کنیم خداوند در کجاها ولد می‌آورد و در کجا واژه عبد. در جاهای خاصی واژه ولد آمده است. دسته‌بندی این موضوع بسیار جالب است. عبدیت و ولدیت فرهنگ‌هایی است که در قرآن تمایزدهنده فکر انسان‌هاست. مثلاً در سوره تغابن اولاد را فتنه قرار می‌دهد و در جایی انسان‌ها برای خدا ولد قائل می‌شوند. در جایی ولد قائل می‌شوند و دخترانشان را ذکر واثی می‌کند... روایت‌های این چنینی به گونه‌ای است که به انسان سرخ می‌دهد که در مورد این موضوع فکر کند، چه به صورت مثبت و چه به صورت منفی.

در عبد، رام بودن است و در ولد، توقع. فرزندان ما اولاد ما هستند و عباد ما نیستند. هر کاری برایشان انجام ندهی صدایشان در می‌آید و این خاصیت ولد است اما اگر عبد باشد، چنین نیست.

روایت ۳:

فس، تفسیر القمی أَبِي عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْمِنْقَرِيِّ عَنِ حَمَادٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ لُقْمَانَ وَ حِكْمَتِهِ الَّتِي ذَكَرَهَا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فَقَالَ أَمَا وَاللَّهِ مَا أَوْتِيَ لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ بِحَسَبِ وَ لَا مَالٍ وَ لَا أَهْلٍ وَ لَا بَسْطٍ فِي جِسْمٍ وَ لَا جَمَالَ وَ لَكِنَّهُ كَانَ رَجُلًا قَوِيًّا فِي أَمْرِ اللَّهِ مُتَوَرِّعًا فِي اللَّهِ سَاكِنًا سَكِينًا عَمِيقَ النَّظْرِ طَوِيلَ الْفِكْرِ حَدِيدَ النَّظْرِ مُسْتَعْنٍ بِالْعَبْرِ لَمْ يَنْمِ نَهَارًا قَطُّ وَ لَمْ يَرَهُ أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ عَلَى بَوْلٍ وَ لَا غَائِطٍ (همه وصف لقمان است)

وَ لَا اغْتِسَالَ لِشِدَّةِ تَسْتُرِهِ وَ عُمُوقِ نَظَرِهِ وَ تَحَفُّظِهِ فِي أَمْرِهِ وَ لَمْ يَضْحَكْ مِنْ شَيْءٍ قَطُّ مَخَافَةَ الْإِثْمِ وَ لَمْ يَغْضَبْ قَطُّ وَ لَمْ يُمَازِحْ إِنْسَانًا قَطُّ وَ لَمْ يَفْرَحْ لِشَيْءٍ إِنْ آتَاهُ مِنَ أَمْرِ الدُّنْيَا (۱) وَ لَا حَزَنَ مِنْهَا عَلَى شَيْءٍ قَطُّ وَ قَدْ نَكَحَ مِنَ النِّسَاءِ وَ وُلِدَ لَهُ الْوَالِدُ الْكَثِيرَةُ وَ قَدَّمَ أَكْثَرَهُمْ إِفْرَاطًا (۲) فَمَا بَكَى عَلَى مَوْتِ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَ لَمْ يَمِرَّ بِرَجُلَيْنِ يَخْتَصِمَانِ أَوْ يَفْتَتِلَانِ إِلَّا أَصْلَحَ بَيْنَهُمَا وَ لَمْ يَمُضْ عَنْهُمَا حَتَّى تَحَاجَزَا وَ لَمْ يَسْمَعْ قَوْلًا قَطُّ مِنْ أَحَدٍ اسْتَحْسَنَهُ إِلَّا سَأَلَ عَنْ تَفْسِيرِهِ وَ عَمَّنْ أَخَذَهُ وَ كَانَ يُكْثِرُ مَجَالَسَةَ الْفُقَهَاءِ وَ الْحُكَمَاءِ وَ كَانَ يَغْشَى الْقُضَاةَ وَ الْمُلُوكَ وَ السَّلَاطِينَ فَيَرِثِي لِلْقُضَاةِ مِمَّا ابْتُلُوا بِهِ (۳) وَ يَرْحَمُ

الْمُلُوكَ وَالسَّلَاطِينَ لِعَرَّتِهِمْ بِاللَّهِ وَطُمَأْنِينَتِهِمْ فِي ذَلِكَ وَيَعْتَبِرُ وَيَتَعَلَّمُ مَا يَغْلِبُ بِهِ نَفْسَهُ وَيُجَاهِدُ بِهِ هَوَاهُ وَيَحْتَرِزُ بِهِ مِنَ الشَّيْطَانِ وَكَانَ يُدَاوِي قَلْبَهُ بِالتَّفَكُّرِ وَيُدَارِي نَفْسَهُ بِالْعِبَرِ وَكَانَ لَا يَطْعَنُ إِلَّا فِيمَا يَعْينُهُ فَبِذَلِكَ أُوتِيَ الْحِكْمَةَ وَمُنِحَ الْعِصْمَةَ وَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَمَرَ طَوَائِفَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ حِينَ انْتَصَفَ النَّهَارُ وَهَدَّاتِ الْعِيُونَ «٤» بِالْقَائِلَةِ فَنَادُوا لُقْمَانَ حَيْثُ يَسْمَعُ وَلَا يَرَاهُمْ فَقَالُوا يَا لُقْمَانُ هَلْ لَكَ أَنْ يَجْعَلَكَ اللَّهُ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ تَحْكُمُ بَيْنَ النَّاسِ فَقَالَ لُقْمَانُ إِنَّ أَمْرِي رَبِّي بِذَلِكَ فَلَا سَمْعَ وَالطَّاعَةَ لَأَنَّهُ إِنْ فَعَلَ بِي ذَلِكَ أَعَانِي عَلَيْهِ وَعَلَّمَنِي وَعَصَمَنِي وَإِنْ هُوَ خَيْرِنِي قَبِلْتُ الْعَافِيَةَ فَقَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا لُقْمَانُ لِمَ قَالَ لَأَنَّ الْحُكْمَ بَيْنَ النَّاسِ بِأَشَدِّ الْمَنَازِلِ مِنَ الدِّينِ وَأَكْثَرُ فِتْنًا وَبَلَاءً مَا يُحْدَلُّ وَلَا يُعَانُ وَيَعْشَاهُ الظُّلْمُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَصَاحِبُهُ مِنْهُ بَيْنَ أَمْرَيْنِ إِنْ أَصَابَ فِيهِ الْحَقُّ فَبِالْحَرِيِّ أَنْ يَسْلَمَ وَإِنْ أَخْطَأَ أَخْطَأَ طَرِيقَ الْجَنَّةِ وَمَنْ يَكُنْ فِي الدُّنْيَا ذَلِيلًا وَضَعِيفًا كَانَ أَهْوَنَ عَلَيْهِ فِي الْمَعَادِ مِنْ أَنْ يَكُونَ فِيهِ حَكْمًا سَرِيًّا شَرِيفًا وَمَنْ اخْتَارَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ يَخْسِرُهَا كِلَيْتَهُمَا تَزُولُ هَذِهِ وَلَا تَدْرِكُ تِلْكَ قَالَ فَتَعَجَّبَتِ الْمَلَائِكَةُ مِنْ حِكْمَتِهِ وَاسْتَحْسَنَ الرَّحْمَنُ مَطْلِقَهُ فَلَمَّا أَمْسَى وَأَخَذَ مَضْجَعَهُ مِنَ اللَّيْلِ أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْحِكْمَةَ فَعَشَاهُ بِهَا مِنْ قَرْنِهِ إِلَى قَدَمِهِ وَهُوَ نَائِمٌ وَعَظَاهُ بِالْحِكْمَةِ غَطَاءً فَاسْتَيْقَظَ وَهُوَ أَحْكَمُ النَّاسِ فِي زَمَانِهِ وَخَرَجَ عَلَى النَّاسِ

يَنْطِقُ بِالْحِكْمَةِ وَيَسِينَهَا «١» فِيهَا قَالَ فَلَمَّا أُوتِيَ الْحُكْمَ «٢» وَكَمْ يَقْبَلُهَا أَمَرَ اللَّهُ الْمَلَائِكَةَ فَنَادَتْ دَاوُدَ بِالْخِلَافَةِ فَقَبِلَهَا وَكَمْ يَشْتَرِطُ فِيهَا بِشَرَطِ لُقْمَانَ فَأَعْطَاهُ اللَّهُ الْخِلَافَةَ فِي الْأَرْضِ وَابْتَلَى فِيهَا غَيْرَ مَرَّةٍ وَكُلُّ ذَلِكَ يَهْوِي فِي الْخَطَاءِ يَقِيلُهُ اللَّهُ وَ يَغْفِرُ لَهُ وَكَانَ لُقْمَانُ يُكْثِرُ زِيَارَةَ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَيَعْظُمُ بِمَوَاعِظِهِ وَحِكْمَتِهِ وَفَضْلِ عِلْمِهِ وَكَانَ يَقُولُ دَاوُدُ لَهُ طُوبَى لَكَ يَا لُقْمَانُ أُوتِيَتْ الْحِكْمَةَ وَصُرِفَتْ عَنْكَ الْبَلِيَّةُ وَأُعْطِيَ دَاوُدُ الْخِلَافَةَ وَابْتَلَى بِالْخَطَاءِ «٣» وَالْفِتْنَةَ ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ فِي قَوْلِ اللَّهِ وَإِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَهُوَ يَعِظُهُ يَا بَنِيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشُّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ قَالَ فَوَعَّظَ لُقْمَانُ ابْنَهُ بِآثَارِ حَتَّى تَفْطَرَ وَانْشَقَّ وَكَانَ فِيمَا وَعَظُهُ بِهِ يَا حَمَادُ أَنْ قَالَ يَا بَنِيَّ إِنَّكَ مِنْذُ سَقَطْتَ إِلَى الدُّنْيَا اسْتَدْبَرْتَهَا وَاسْتَقْبَلْتَ الْآخِرَةَ فَدَارُ أَنْتَ إِلَيْهَا تَسِيرُ أَقْرَبُ إِلَيْكَ مِنْ دَارِ أَنْتَ عَنْهَا مُتَبَاعِدٌ يَا بَنِيَّ جَالِسِ الْعُلَمَاءَ وَازْحَمَّهُمْ بِرُكْبَتِكَ وَلَا تُجَادِلْهُمْ فَيَمْنَعُوكَ وَخُذْ مِنَ الدُّنْيَا بِلَاغًا وَلَا تَرْفُضْهَا فَتَكُونَ عِيَالًا عَلَى النَّاسِ وَلَا تَدْخُلْ فِيهَا دُخُولًا يُضِرُّ بِآخِرَتِكَ وَصُمْ صَوْمًا يَقْطَعُ شَهْوَتَكَ وَلَا تَصُمْ صِيَامًا يَمْنَعُكَ مِنَ الصَّلَاةِ فَإِنَّ الصَّلَاةَ أَحَبُّ إِلَى اللَّهِ مِنَ الصِّيَامِ يَا بَنِيَّ إِنَّ الدُّنْيَا بَحْرٌ عَمِيقٌ قَدْ هَلَكَ فِيهَا عَالَمٌ كَثِيرٌ فَاجْعَلْ سَفِينَتَكَ فِيهَا الْإِيمَانَ وَاجْعَلْ شِرَاعَهَا التَّوَكُّلَ وَاجْعَلْ زَادَكَ فِيهَا تَقْوَى اللَّهِ فَإِنَّ نَجْوَتَ فَبِرَحْمَةِ اللَّهِ وَإِنْ هَلَكَتْ فَبِذُنُوبِكَ يَا بَنِيَّ إِنْ تَادَبْتَ صَغِيرًا انْتَفَعْتَ بِهِ كَبِيرًا وَمَنْ عَنَى بِالْأَدَبِ أَهْتَمَّ بِهِ وَمَنْ أَهْتَمَّ بِهِ تَكَلَّفَ عِلْمَهُ وَمَنْ تَكَلَّفَ عِلْمَهُ اشْتَدَّ لَهُ طَلْبُهُ وَمَنْ اشْتَدَّ لَهُ طَلْبُهُ أَدْرَكَ مَنَفَعَتَهُ فَاتَّخَذَهُ عَادَةً فَإِنَّكَ تَخْلُفُ فِي سَلْفِكَ وَتَنْفَعُ بِهِ خَلْفَكَ «٤» وَيُرْتَجِيكَ فِيهِ رَاغِبٌ وَيَخْشَى صَوْلَتَكَ رَاهِبٌ وَإِيَّاكَ وَالْكَسَلَ عَنْهُ بِالطَّلَبِ لِعِيرِهِ فَإِنَّ عُيُوبَ عَلَى

الدُّنْيَا فَلَا تُغْلِبَنَّ عَلَى الْآخِرَةِ فَإِذَا فَاتَكَ طَلَبُ الْعِلْمِ فِي مَظَانِّهِ فَقَدْ غُلِبْتَ عَلَى الْآخِرَةِ وَاجْعَلْ فِي أَيَّامِكَ وَكَيْالِيكَ وَ سَاعَاتِكَ لِنَفْسِكَ نَصِيحًا

فِي طَلَبِ الْعِلْمِ فَإِنَّكَ لَمْ تَجِدْ لَهُ تَضْيِيعًا أَشَدَّ مِنْ تَرْكِهِ (١) وَلَا تُمَارِينَ فِيهِ لَجُوجًا وَلَا تُجَادِلَنَّ فِيهَا وَلَا تُعَادِينَ سُلْطَانًا وَلَا تُمَا شِينَ ظُلُومًا وَلَا تُصَادِقْنَهُ وَلَا تُؤَاخِينَ فَاسِقًا وَلَا تُصَاحِبَنَّ مَتَهُمَا وَ اخْزُنْ عِلْمَكَ كَمَا تَخْزُنُ وَرَقَكَ يَا بَنِي خَفِ اللَّهُ خَوْفًا لَوْ آتَيْتَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِيرِ الثَّقَلَيْنِ خَفْتِ أَنْ يُعَذِّبَكَ وَ ارْجُ اللَّهَ رَجَاءً لَوْ وَافَيْتَ الْقِيَامَةَ بِإِثْمِ الثَّقَلَيْنِ رَجَوْتَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكَ فَقَالَ لَهُ ابْنُهُ يَا أَبَتِ وَ كَيْفَ أُطِيقُ هَذَا وَ إِنَّمَا لِي قَلْبٌ وَاحِدٌ فَقَالَ لَهُ لَقَمَانُ يَا بَنِي لَوْ اسْتُخْرِجَ قَلْبُ الْمُؤْمِنِ فَشُقَّ لَوْجِدَ فِيهِ نُورَانِ نُورٌ لِلْخَوْفِ وَ نُورٌ لِلرَّجَاءِ لَوْ وَرْنَا مَا رَجِحَ (٢) أَحَدُهُمَا عَلَى الْآخِرِ بِمِثْقَالِ ذَرَّةٍ فَمَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ يُصَدِّقُ مَا قَالَ اللَّهُ وَ مَنْ يُصَدِّقُ مَا قَالَ اللَّهُ يَقَعْلُ مَا أَمَرَ اللَّهُ وَ مَنْ لَمْ يَقَعْلُ مَا أَمَرَ اللَّهُ لَمْ يُصَدِّقْ مَا قَالَ اللَّهُ فَإِنَّ هَذِهِ الْأَخْلَاقُ يُشْهَدُ بَعْضُهَا لِبَعْضٍ فَمَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ إِيْمَانًا صَادِقًا يَعْمَلُ لِلَّهِ خَالِصًا نَاصِحًا وَ مَنْ يَعْمَلُ لِلَّهِ خَالِصًا نَاصِحًا فَقَدْ آمَنَ بِاللَّهِ صَادِقًا وَ مَنْ يُطِيعَ اللَّهَ خَافَهُ (٣) وَ مَنْ خَافَهُ فَقَدْ أَحَبَّهُ وَ مَنْ أَحَبَّهُ اتَّبَعَ أَمْرَهُ وَ مَنْ اتَّبَعَ أَمْرَهُ اسْتَوْجَبَ جَنَّتَهُ وَ مَرْضَاتَهُ وَ مَنْ لَمْ يَتَّبِعْ رِضْوَانَ اللَّهِ فَقَدْ هَانَ سَخَطُهُ نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ سَخَطِ اللَّهِ يَا بَنِي لَا تَرْكُنْ إِلَى الدُّنْيَا وَ لَا تَشْغَلْ قَلْبَكَ بِهَا فَمَا خَلَقَ اللَّهُ خَلْقًا هُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ مِنْهَا أَلَا تَرَى أَنَّهُ لَمْ يَجْعَلْ نَعِيمَهَا ثَوَابًا لِلْمُطِيعِينَ وَ لَمْ يَجْعَلْ بِلَاءَهَا عُقُوبَةً لِلْعَاصِينَ.^٦

خدا حکمت را عطاء نکرد به خاطر اینکه حسبی دارد و مالی و نسبت داشتن با بزرگان. آدم اهل ورعی بود و نسبت به امر خدا قوی بود، هم شنوایی اش خوب بود و هم سریع العمل بود. آدم با آرامش و عمیقی بود.

بعد از آن حضرت شروع می کنند مواظب را به شکلی متفاوت از قرآن بیان می کنند و چند صفحه نکته می گویند. اهل بیت (علیهم السلام) هیچ ابائی ندارند که بگویند این حرف های خوب را جناب لقمان زده است.

روایت ۴:

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْمَرْوَزِيُّ الْقُرَيْشِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عَمْرٍو مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرِ الْمُقْرِي الْجُرْجَانِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرٍ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الْمَوْصِلِيُّ بِيَعْدَادٍ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَاصِمِ الطَّرِيفِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو زَيْدٍ عِيَّاشُ بْنُ زَيْدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْكَحَّالِ مَوْلَى زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ قَالَ أَخْبَرَنَا زَيْدُ بْنُ الْحَسَنِ قَالَ حَدَّثَنِي مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَ الْعَقْلَ مِنْ نُورٍ مَخْزُونٍ مَكْنُونٍ فِي سَابِقِ عِلْمِهِ الَّتِي لَمْ يَطَّلِعْ عَلَيْهَا

^٦ بحارلأنوار ج ١٣ ص ٤١٠

^٧ (١). في بعض النسخ «عياش بن زيد بن الحسن».

نَبِيٌّ مُرْسَلٌ وَلَا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ فَجَعَلَ الْعِلْمَ نَفْسَهُ وَالْفَهْمَ رُوحَهُ وَالزُّهْدَ رَأْسَهُ وَالْحَيَاءَ عَيْنَهُ وَالْحِكْمَةَ لِسَانَهُ وَالرَّأْفَةَ هَمَّهُ
 وَالرَّحْمَةَ قَلْبَهُ ثُمَّ حَشَاهُ وَقَوَاهُ بِعَشْرَةِ أَشْيَاءَ بِالْيَقِينِ وَالْإِيمَانِ وَالصَّدْقِ وَالسَّكِينَةِ وَالْإِخْلَاصِ وَالرَّفَقِ وَالْعَطِيَّةِ وَالْقُنُوعِ
 وَالتَّسْلِيمِ وَالشُّكْرِ ثُمَّ قَالَ عَزَّ وَجَلَّ أَدْبِرْ فَأَدْبِرْ ثُمَّ قَالَ لَهُ أَقْبِلْ فَأَقْبِلْ ثُمَّ قَالَ لَهُ تَكَلَّمْ فَقَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَيْسَ لَهُ ضِدٌّ وَ
 لَا نَدٌّ وَلَا شَبِيهٌ وَلَا كُفُوٌ وَلَا عَدِيلٌ وَلَا مِثْلٌ الَّذِي كُلُّ شَيْءٍ لِعَظَمَتِهِ خَاضِعٌ ذَلِيلٌ فَقَالَ الرَّبُّ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَعِزَّتِي وَ
 جَلَالِي مَا خَلَقْتُ خَلْقًا أَحْسَنَ مِنْكَ وَلَا أَطْوَعَ لِي مِنْكَ وَلَا أَرْفَعُ مِنْكَ وَلَا أَشْرَفُ مِنْكَ وَلَا أَعَزُّ مِنْكَ بِكَ أَوْأَخِذُ وَ
 بِكَ أُعْطِي وَبِكَ أُوحِدُ وَبِكَ أُعْبُدُ وَبِكَ أَدْعِي وَبِكَ أُرْتَجِي وَبِكَ أِبْتَغِي وَبِكَ أَخَافُ وَبِكَ أُحْذِرُ وَبِكَ التَّوَابُ
 وَبِكَ الْعِقَابُ فَخَرَّ الْعَقْلُ عِنْدَ ذَلِكَ سَاجِدًا فَكَانَ فِي سُجُودِهِ أَلْفَ عَامٍ فَقَالَ الرَّبُّ تَبَارَكَ وَتَعَالَى ارْفَعْ رَأْسَكَ وَاسْلُ
 تُعْطِ وَاشْفَعْ تُشَفِّعْ فَرَفَعَ الْعَقْلُ رَأْسَهُ فَقَالَ إِلَهِي أَسْأَلُكَ أَنْ تُشَفِّعَنِي فِيمَنْ خَلَقْتَنِي فِيهِ فَقَالَ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ لِمَلَائِكَتِهِ
 أَشْهَدُكُمْ أَنِّي قَدْ شَفِّعْتُهُ فِيمَنْ خَلَقْتُهُ فِيهِ.^٨

عقل آن چیزی است که مقدم بر وجود انبیاء (علیهم السلام) بوده است. علم نفسش است. فهم، روح آن و زهد، سر آن و
 حیا، دو چشمش و حکمت، زبانش است و رأفت می شود انگیزه و اراده اش و رحمت نیز می شود قلبش.

ده توان به این عقل داد. این روایت برای کسانی که در مورد حضرت لقمان تحقیق می کنند، مفید است از این جهت
 که این روایت غرض سوره لقمان است و چهره ایشان است.

توان پیدا کرد به یقین و ایمان و صدق و سکینه و اخلاص و عطیه و قنوع داشتن و تسلیم و شکر.

انسانها در حوزه توحید گرفتاری شان به خاطر نداشتن یکی از این لیس هاست:

لَيْسَ لَهُ ضِدٌّ وَلَا نَدٌّ وَلَا شَبِيهٌ وَلَا كُفُوٌ وَلَا عَدِيلٌ

تمام آسیب های حوزه انسان برای این است که برای خدا ند و ضد و ... قائل است.

عقل بعد از این جریان مأمور به سجده می شود. بحث مان به سوره سجده می رسد و آنجا می بینیم که عقل چه می کند.
 در حدیث عقل و جهل، عقل در مواجهه قرار گرفته است و صفت در مواجهه پدیدار می شود. اما وقتی عقل را به
 خودی خود معرفی می کنند، نیازی به تقابل ندارد و در واقع تقابل عامل صفت سازی انسان است.

^٨ الخصال، ج ٢، ص: ٤٢٧

وقتی می‌گویید شجاع است یعنی در میدان و معرکه شجاع است و باید دشمنی باشد تا این شجاعت نمود پیدا کند. هر کدام از ما وقتی می‌خواهیم خود را توصیف کنیم، به گونه‌ای توصیف می‌کنیم و نوعاً خود را به مواجهه‌هایمان می‌شناسیم. نوعاً کسی خودش را به خودش نمی‌شناسد و البته این نقص در شناخت ما است. اگر ما خود را به خود می‌شناختیم، نه به مواجهاتمان یا به جهل می‌رسیدیم یا به عقل. از جهل برائت پیدا می‌کردیم و عقل‌مان فعال می‌شد. هر کسی این سوال را جواب بدهد که تو چطور آدمی هستی؟ وقتی نگاه می‌کنید می‌بینید آنچه نوشته‌اید مواجهات شماست و نه شما! من علمم که فهم در من جاری می‌شود و هر چه را می‌بینم، با حیا است که می‌بینم! در سرم چیزی جز ترک غیر خدا نیست، به زبانم جز حکمت جاری نمی‌شود و انگیزه‌ای جز رأفت و مهربانی به دیگران ندارم و قلبی پر از رحمت دارم. باید علم ببیند و فهم و حیا و ... چشم را، حیا ببیند و اگر چنین کرد او عقل می‌بیند و اگر ندید، جهل دیده است.

نفس عینیت و مثلث دارد. علم متعدی‌ترین افعال است و گاهی تا سه مفعول دارد اما همین علم می‌تواند لازم‌ترین فعل هم باشد.

تعجیل در فرج امام زمان (عج) صلوات